

سیرت حوزہ اصفہان

دقرونم

مجدود نور محمد

مرکز تحقیقات رایانہ ای حوزہ علمیہ اصفہان

نورمحمدی، محمد جواد، ۱۳۴۷.

میراث حوزه اصفهان / به اهتمام محمد جواد نورمحمدی : [برای] مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان. - قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء (ع)، ۱۳۸۶.

ج. - (مجموعه منشورات: ۱۴) ۳۰۰۰۰ ریال: شابک دوره: 1 - 7 - 964 - 964 ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۵): (ج. ۳): ISBN : 964 - 96108 - 6 - 3

۱. اسلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. فلسفه اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

۳. کلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۴. فقه جعفری - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

الف. نورمحمدی، محمد جواد، گردآورنده. ب. حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه‌ای.

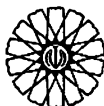
ج. عنوان. ۴۳۲ ص.

۲۹۷/۰۴

۸۳-۳۵۱۷۲ م

BP ۱۱ / ۳ م

کتابخانه ملی ایران



موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء



مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

کتابخانه
مرکز علمی حوزه علمیه اصفهان

۰۲۲۲۶۶

■ میراث حوزه اصفهان / ۳

- به اهتمام : محمد جواد نورمحمدی
- پژوهش : مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان
- ناشر : مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء (ع)
- چاپ و لیتوگرافی : اعتماد
- صحافی : یاس
- نوبت چاپ : اول / فروردین ۱۳۸۶
- شمارگان : ۱۰۰۰
- بها : ۳۰۰۰۰ ریال

مرکز پخش: اصفهان - خیابان شهید مطهری - ابتدای خیابان اردیبهشت

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

E-mail: info@hozeh.org

WWW.hozeh.org

تلفن: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰-۵

دورنگار: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰

گزیده رساله اخلاق

عالم پوهیزگار آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی (۱۲۷۹ - ۱۳۳۴ ش)
(۱۳۲۰ - ۱۳۷۴ ق)

تحقیق و تصحیح: محمّد جواد نور محمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح حال آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی^۱

حضرت آیت الله ریاضی در سال ۱۲۷۹ در خانواده‌ای مذهبی در شهر نجف آباد که در آن روزگار شهر کوچکی بوده به دنیا آمد. پدرش مشهدی محمد از ارادتمندان آیت الله سیّد محمد حسین سجادی - امام جماعت مسجد بازار نجف آباد - و به احکام و مسائل اسلامی آشنا بود. آیت الله ریاضی در ده سالگی پدرش را از دست داد و در ابتدای نوجوانی سختی‌ها و محنت‌های فراوانی را تحمل کرد. با فوت پدر، تحت سرپرستی برادر بزرگشان قرار می‌گیرند و از همان کودکی به کار کشاورزی

۱) شرح حالات و خدمات ارزنده این عالم فرزانه و بنیان‌گذار حوزه علمیه نجف آباد را در کتاب «بنیان‌گذار بنای عشق» چاپ ۱۳۷۵، انتشارات نهاندی آورده‌ایم.

و دانداری می‌پردازند و از صبح تا شب، هر روز به کارهای سخت مشغول بوده‌اند. از آنجا که در آن زمان وضعیت معیشتی مردم، خوب نبوده است، لذا مردم فرزندان را به مکتب نمی‌فرستادند و ترجیح می‌دادند در کار به آن‌ها کمک کنند. آیت‌الله ریاضی سعی می‌کرد در فرصت‌های فراغت عصر و شب به مکتب برود و تحصیل کند اما باز با مخالفت شدید روبرو شد و تا هجده سالگی مشغول کار و تلاش بود. در سن هجده سالگی علی‌رغم مخالفت‌های اطرافیان به اصفهان رفت و تحصیل را شروع کرد و به خصوص در آن زمان که حوزه‌های علمیه از انسجام کافی برخوردار نبود برای یک جوان بی‌سرپرست تنها بسیار دشوار بود که در شهر غربت تحصیل کند. از خود مرحوم ریاضی نقل شده است که: در اصفهان چنان عرصه بر من تنگ شد که از کاهوهای پلاسیده‌ای که مردم دور ریخته بودند برای رفع گرسنگی استفاده کردم.^۱

با همه این احوال، استقامت آیت‌الله ریاضی در مشکلات توانست توفیق خداوندی را همراه وی کند و ایشان در اصفهان دروس سطح حوزه‌های علمیه را به پایان رساند و در علوم عقلی نیز منظومه سبزواری را فراگرفت؛ این مدت نه سال طول کشید و در حالی که بیست و هفت بهار از عمرش گذشته بود به حوزه علمیه قم هجرت کرد. و دروس فلسفه و خارج حوزه و نیز اخلاق و معارف الهی را در خدمت استادان بزرگ حوزه قم شروع کرد. مرحوم آقا شیخ محمد شریف رازی، تراجم نگار معاصر در کتاب «آثار الحجة»، تحصیل ریاضیات و نجوم را نیز به ایشان نسبت داده است.^۲ جناب حجت‌الاسلام حاج شیخ محمد علی موحدی می‌فرمودند: شاید ایشان این دروس را

(۱) مصاحبه با حضرت حجت الاسلام حاج شیخ حیدر علی ریاضی فرزند آن بزرگوار.

(۲) آثار الحجة، محمد شریف رازی، مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب قم «جزائری»

خدمت شیخ محمد باقر کرمانی فرا گرفته باشد، من اسم ایشان را از حاج شیخ شنیده بودم و وقتی هم که ایشان به قم می‌رفت بیشتر به منزل شیخ محمد باقر کرمانی می‌رفتند و به ایشان سر می‌زدند.^۱

در ایامی که آیت‌الله ریاضی در قم بودند توفیق حضور در محضر عارف بزرگ و کامل، آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی شاه آبادی را پیدا نمودند و از خرمین معرفت و اندیشه ایشان استفاده کردند.

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی احمدیان نقل کردند: مرحوم آیت‌الله ریاضی از فضلی مورد توجه حوزه قم بود؛ ایشان در قم سه درس داشتند و شاگردان فهمیده‌ای داشتند. یک درس شرایع و یک تدریس شوارق الالهام و نیز یک درس اسفار می‌فرمودند. ایشان در مدرسه ملا محمد صادق قم واقع در خیابان چهار مردان، حجره داشتند. در تمام ایام، قبل از اذان صبح، رو به حرم حضرت سیدالشهدا^{علیه السلام} می‌نمودند و زیارت عاشورا را در حال ایستاده، در پشت بام مدرسه، با حالتی خاص و معنوی می‌خواندند.^۲

آیت‌الله ریاضی مدت نه سال در قم ماند و پیگیر و پر تلاش به تحصیل ادامه داد. در آن ایام علاوه بر تحصیل، از نزدیکان مرحوم حائری، مؤسس حوزه گردید و در بخشی از کارها همراه آن بزرگ بود و بخشی از تقسیم شهریه مرحوم آیت‌الله حائری به عهده ایشان بود. البته باید توجه داشت که در آن زمان، کسانی را برای پرداخت شهریه انتخاب می‌کردند که از وجاهت و متانت بالایی برخوردار باشند تا پرداخت شهریه به فضلا و بزرگان حوزه با رعایت حرمت و شئونات فضلا و طلاب انجام گیرد. علاوه بر

(۱) مصاحبه با حجت الاسلام حاج شیخ محمدعلی موحدی^{علیه السلام} از روحانیون نجف آباد.

(۲) در گفتگو با آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی احمدیان (ره).

این مرحوم ریاضی به همراهی آیت الله میرزا مهدی بروجردی مسئولیت نظارت بر مدارس فیضیه و دارالشفاء را به عهده داشتند.^۱

استادان

آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی تحصیلات خود را در خدمت استادانی به کمال رسانده که در اینجا نام مبارک آن بزرگان را زینت این شرح حال می نمایم:

۱- آیت الله العظمی میرزا محمدصادق خاتون آبادی اصفهانی.

در کتاب آثار الحجه، ایشان را یکی از استادان مرحوم ریاضی نام برده است.^۲

۲- حکیم و فیلسوف الهی شیخ محمد حکیم خراسانی.

مرحوم ریاضی منظومه سبزواری را در خدمت ایشان فرا گرفته است.^۳

۳- آیت الله العظمی میر سید علی آیت نجف آبادی.

۴- حکیم الهی شیخ محمود مفید.

۵- آیت الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی.

این بزرگواران از استادان مرحوم ریاضی نجف آبادی در حوزه اصفهان بوده اند.

۶- عارف کامل آیت الله میرزا محمدعلی شاه آبادی.

در کتاب آثار الحجه به شاگردی مرحوم ریاضی در خدمت ایشان تصریح شده است. علاوه بر این، در خدمت بعضی از عالمان حوزه صحبت از این نکته به میان آمد، ایشان بیان داشتند: مرحوم ریاضی وقتی که در قم بودند بعضی اوقات که بحث و گفتگو

۱) گفتگو با آقا شیخ محمدعلی موحدی رحمه الله و نیز گفتگو با حجت الاسلام حاج شیخ حیدرعلی ریاضی.

۲) آثار الحجه، محمد شریف رازی، ص ۲۷۳.

۳) همان.

به میان می‌آمد مطالب عرفانی و نکات بلند فلسفی را بیان می‌فرمودند که مشخص بود این‌ها را در خدمت کسی فرا گرفته‌اند و با این مطالب سر و سری دارند.

مطالب فلسفی و عرفانی را در آن زمان آیت‌الله شاه آبادی بیان می‌فرمودند و تقریباً میدان‌دار طرح این سخنان در حوزه، ایشان بودند ولی من اطلاعی از اینکه شاگردی آیت‌الله شاه آبادی را کرده باشند، ندارم.

همچنین بنده از خدمت حجت‌الاسلام حاج شیخ حیدرعلی ریاضی نسبت به مطالب مندرج در کتاب آثار الحجه سؤال کردم. ایشان فرمودند: بنده خودم خدمت حاج شیخ محمد شریف رازی رسیدم و از ایشان سؤال کردم شما شرح حال مرحوم ابوی را از کجا نوشته‌اید؟ ایشان فرمودند: من از ایشان درخواست کردم شرح حال خودشان را برای بنده بنویسند، ایشان هم لطف فرموده نوشتند و فرستادند.^۱ بنابراین در شاگردی ایشان در خدمت آیت‌الله شاه آبادی شبهه‌ای باقی نمی‌ماند.

۷- حضرت امام خمینی (رضوان‌الله علیه).

در کتاب آثار الحجه به این رابطه شاگردی و استادی اشاره شده است و چنین استفاده می‌شود که وی سطوح فلسفه را خدمت ایشان تکمیل کرده است.^۲

البته شاگردی ایشان در خدمت حضرت امام را حضرت آیت‌الله احمدیان (ره) که ارتباط زیادی با ایشان داشتند نمی‌پذیرفتند اما از آنجا که نظر ایشان در این مورد از سر تحقیق و اطلاع نبود از نظر این جانب قابل پذیرش نبود. والله العالم.

۸- آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی.

مرحوم شیخ ابراهیم ریاضی خارج فقه و اصول مرحوم حائری را شرکت می‌جستند.^۳

(۱) مصاحبه با حجت‌الاسلام حاج شیخ حیدرعلی ریاضی.

(۲) آثار الحجه، محمد شریف رازی، صص ۷۳-۳۷۲.

(۳) یکصد سال مبارزه روحانیت مرقی، عقیقی بخشایشی، ج ۳، ص ۳۷.

۹- آیت الله العظمی سید محمد حجت حسینی کوه کمره‌ای.

ایشان علاوه بر اینکه استاد فقه مرحوم ریاضی بوده‌اند، پشتیبانی شایسته نیز در امور اجتماعی از مرحوم ریاضی در هنگامی که ایشان در نجف آباد بودند به عمل آورده‌اند. در اینجا یکی از نامه‌های ایشان که در تأیید شیخ ابراهیم ریاضی نوشته و به همراه مرقومه‌ای برای وی فرستاده شده، آورده می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض می‌شود که امیدوارم انشاء الله مزاج مسعود در کمال صحت و عافیت و مشمول توجهات حضرت ولی عصر ارواحنا فداء بوده و در ترویج شرع اقدس سید انام، مؤید و موفق بوده باشید. مرقومه کریمه عز و صل و بخشید و استقامت مزاج شریف موجب مسرت و تشکر گردید. در خصوص اقامت مدتی در نجف آباد به جهت ترویجات دینیّه در صورتی که موفق به خدمت و ترویج باشید خیلی مناسب و به موقع است و از حضرت احدیّت، عزّ اِسْمُه، مزید آن را خواهانم. اجازه که آن را ارسال فرمودید چون لفظ اجتهاد - و لو کما اینکه سابقه دارید - به جهت مقتضیاتی بنا شده بنویسیم. فلذا خلاف آن تعابیر مؤونه نمودم لکن مضامینی که بهتر از آن باشد، نوشته، ارسال شد. خطبه برداشته و عوض آن القاب که کم بود علاوه نمودیم. امید دارم که انشاء الله در اوقات دعا فراموش نفرماید.

«الاحقر محمد الحسینی الکوه کمره‌ای»

این نامه پیوست نامه بعدی است که در تأیید مراتب علمی و اخلاقی آیت الله ریاضی نوشته و برای ایشان به نجف آباد فرستاده شده است. متن نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين

وبعد؛ فان العالم العامل والفاضل الكامل قرّة عين الفضل والكمال و غرّة جبین العلم و الافضال عمدة العلماء العظام و زبدة الفضلاء الفخام الشيخ ابراهيم الاصفهانی دامت بركاته قد صرف شطراً من عمره فی تحصیل علوم الدینیّه و جدّ جدّه و اسهر ليله و اتعب نفسه حتى فاز المراتب العلیّه العلمیّه و العملیه و جميع المكارم الصوریّه و المعنویّه و صار خبيراً بمهمات المسائل الفقهيّه و الاصولیّه، جديراً بان یؤخذ منه العلم و یروّج الشرع و یبین الاحكام و دخل فی زمرة العلماء الاعلام و الفقهاء الكرام و يجوز له الاخذ من سهم الامام علیه آلاف التحية و الثناء فی مورد الحاجه له مع مراعات الاحتیاط فی جميع الحالات...

الاحقر محمد الحسینی الكوه كمره ای

۱۰- میرزا محمد همدانی.^۱

۱۱- آیت الله شیخ محمد علی قمی.

آیت الله ریاضی از درس خارج اصول این مرد و ارسته بهره مند شده است.^۲

۱۲- آقا شیخ محمد باقر کرمانی.

از مطالب قابل توجه در زندگی حاج شیخ ابراهیم ریاضی مرارت هایی بوده است که از طرف رژیم منحوس پهلوی برایشان وارد می شده است. در آن ایام به واسطه تصویب قانون لباس متحد الشکل برای روحانیون خیلی سخت گیری می کردند و نسبت به لباس روحانیت حساسیت نشان می دادند.

(۱) آئینه دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی، با تعلیقات ناصر باقری بیدهندی، صص ۸۱-۸۲.

(۲) همان صص ۷۸-۷۹ و نیز آثار الحجة محمد شریف رازی، ص ۳۷۲.

مرحوم ریاضی در سال ۱۳۱۴ ش، در سن ۳۴ سالگی تشخیص می‌دهند به نجف‌آباد بیایند و در تلاش‌های فرهنگی به آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی کمک دهند و لذا به نجف‌آباد بیشتر می‌آمدند اما قم هم رفت و آمد می‌کردند. تا اینکه در سال ۱۳۱۵ ش، در پی سفری که از نجف‌آباد به قم نمودند و در آن سفر به خاطر سخت‌گیری‌های نیروهای دولتی در مبارزه با پوشش سنتی آزارهای زیادی کشیدند از سفر منصرف و به نجف‌آباد آمدند و برای همیشه در این شهر ماندند.

آیت‌الله شیخ ابراهیم ریاضی با آمدن به نجف‌آباد به فکر افتادند تا برای نجف‌آباد حوزه علمیه احداث کنند و برای عملی شدن این هدف تلاش فراوانی را به کار گرفتند. موقعیت مناسب نجف‌آباد به عنوان حلقه میانی حوزه اصفهان و منطقه کرون، اقتضا می‌کرد در این محل یک حوزه علمیه ایجاد شود. این کار را مرحوم آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی در گوشه مسجد خودشان شروع کرده بودند ولی گویا بیش از این را نظر نداشته‌اند و معتقد بودند که باید طلاب را فرستاد به حوزه اصفهان. گویا اینکه تنگ نظران و کوتاه فکran نیز در بزرگ نمایی کردن این اختلاف کوچک میان آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی و آیت‌الله شیخ ابراهیم ریاضی کم تأثیر نبوده‌اند و بنده در تحقیقات خود این نکته را به واقع دست یافته‌ام و اگر بخواهم به طور تفصیل به آن بپردازم از حوصله مجال کنونی خارج است. مرحوم ریاضی در سال ۱۳۲۰ ش شروع به احداث این بنای ارزشمند نمودند و به هر طریق ممکن در راه جمع‌آوری وجوهات و خیرات و میراث برای تأسیس حوزه علمیه نجف‌آباد دریغ نکردند. امروز که از آن تاریخ بیش از نیم قرن می‌گذرد ما کاملاً به درستی این کار و ارزشمندی این حرکت پی می‌بریم.

باری به هر حال، پس از پنج سال زحمت طاقت فرسای مرحوم ریاضی در سال ۱۳۲۵ ش، مدرسه علمیه نجف‌آباد تکمیل شد و به نام مبارک حضرت صاحب العصر

والزمان «مدرسه الحجّه» نامیده شد. این مدرسه در مساحت تقریبی ۷۰۰ متر دارای ۲۶ عدد حجره، دو مدرس در دو طبقه و یک شبستان و یک کتابخانه است که هنوز به حیات پر نور خود ادامه می‌دهد.

حاج شیخ ابراهیم ریاضی و عده‌ای از روحانیان نجف‌آباد تلاش کردند و جرگه بحث و درس را در این حوزه به پا کردند و عده‌ای از طلاب مشغول به تحصیل شدند و خیرات و ثمرات فراوانی را در احیای شریعت محمدی صلی الله علیه و آله به جای گذاشتند.

چند نکته آموزنده از زندگی آیت‌الله ریاضی

۱- نظم

یکی از نکته‌های ارزنده زندگی مرحوم ریاضی، نظم عجیب ایشان بود که سال‌ها ادامه داشت. ایشان معمولاً شب‌ها دیر وقت به خانه می‌آمد و اغلب بعد از نمازها برای حل مرافعه یا حساب شرعی مردم یا عقد و مسائل دیگر به خانه افراد دعوت می‌شد و معمولاً وقتی می‌آمد بچه‌ها غذا خورده و خوابیده بودند. چون می‌آمد غذایی را که برایش گذاشته بودند، می‌خورد و بعضی اوقات هم که غذا پختنی بود واقعاً از دهن افتاده بود. اما شیخ، بی هیچ اعتراضی غذایش را می‌خورد و می‌خوابید. همیشه پاسی مانده به سحر، بیدار می‌شد و مشغول نماز شب می‌گشت. پس از نماز شب اگر فرصتی بود، مطالعه می‌کرد و در هنگام اذان، زیارت عاشورا می‌خواند و گاه هم می‌شد که زیارت عاشورا را در راه مسجد می‌خواند ولی ترک نمی‌شد. پس از آن نماز جماعت مسجد را برقرار می‌کرد و بعد از نماز در مسجد برای مردم صحبت می‌کرد. از مسجد به سوی مدرسه علمیه الحجّه می‌رفت و هنگام طلوع آفتاب در اولین حجره، نزدیک در ورودی، درس تفسیر می‌داد. پس از درس تفسیر تا حدود ساعت ده، یعنی حدود دو

ساعت به ظهر مانده، چند درس می‌داد و سپس به خانه می‌آمد. در این هنگام غذای می‌خورد و مقداری استراحت می‌کرد و خود را آماده ظهر می‌کرد. البته این مدت کوتاه تا ظهر، خیلی اوقات به وسیله افراد گرفته می‌شد، ولی شیخ هیچ اعتراضی نمی‌کرد. سپس به نماز جماعت حاضر می‌شد و پس از نماز به مطالعه و تحصیل مشغول می‌شد. بعد از ظهر که هوا کمی از گرما می‌افتاد به مدرسه می‌رفت و به وضع طلاب رسیدگی می‌کرد تا نزدیک اذان مغرب که باز برای نماز به مسجد می‌رفت. این یک برنامه بسیار مرتب و منظم شیخ بود که به ندرت به هم می‌خورد.

۲- اندرز به طلاب علوم اسلامی

از مرحوم شیخ ابراهیم ریاضی چند نامه وجود دارد که به فرزندانشان نوشته‌اند. فرزند ایشان جناب حجت الاسلام حاج شیخ حیدرعلی ریاضی در آن زمان طلبه حوزه قم بودند. اگر بخش‌های خصوصی این نامه‌ها را کنار بگذاریم توصیه‌های ارزشمندی برای طلاب است که می‌تواند راه‌گشای زندگی آن‌ها باشد. در یکی از نامه‌هایش می‌فرماید: «همیشه در فکر باش روح خود را بزرگ کنی به علم و معرفت و با خدا باش که او با تو باشد و از برای او باش تا از برای تو باشد».^۱

در نامه‌ای دیگر می‌فرماید: «... و خود را برای خداوند خالص [کن] و چندان دنبال مگرد که غافل شوی از حق».^۲

در نامه‌ای دیگر نوشته‌اند: «عزیزم سعی کن... با اشخاص مزاح نکنی و وقت خود را تلف نکنی، رفقا و هم درس‌های تو خوب باشند؛ در مباحثه جدی باشی».^۳ این نکات گرچه ساده و بی‌آلایش نوشته شده‌اند اما دقیق‌ترین نکاتی است که می‌تواند یک طلبه

(۱) نامه، مورخ ۵ جمادی الاولی ۱۳۷۱ ق. (۲) نامه، مورخ ۱۲/۱۰/۱۳۳۲ ش.

(۳) نامه، مورخ ۲۰ ربیع الاول ۱۳۷۳ ق.

را موفق کند. در جایی دیگر می‌فرماید: «با کمال جدیت بکوش در تحصیل علم و دانش؛ و وقت خود را بیهوده صرف نکن همیشه با اشخاص با دیانت و پرهیزگار و دانا رفاقت کن که از دین و دانش آن‌ها بهره‌مند شوی و ادب و متانت را از دست مده؛ با دوست دوستی و با دشمن مدارا».^۱

در نامه مورخ ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۷۳ قمری می‌فرماید: «عزیزم خوابت نبرد و دست تو شل از دامان اهل عصمت علیهم‌السلام برمدار؛ هر چه می‌توانی از قرآن حفظ کن که با فایده است؛ خوراک و پوشاک خود را مواظب باش».

باز در یکی از نامه‌ها می‌فرماید: «هر چه می‌توانی از قرآن حفظ کن و کتب اخلاقی را مطالعه کن و فرمایش بزرگان را مد نظر بگیر».^۲

دو نکته پایانی از ایشان است که برای طلاب بسیار مفید است و آن اینکه ای عزیز «خیلی ملتفت باش که رفیق و هم مباحثه شما، از تو [بهرتر] باشد و خیرخواه باش که خدا خیرخواه تو باشد».^۳

و در نامه‌ای دیگر می‌فرماید: «غم دنیا مخور و داخل اجتماعات طلاب و هیاهو مشو و از کار خود غفلت مکن و تو را عجب نگیرد و گمان مبر که از نصایح مستغنی می‌باشی؛ «إِنَّ لِكُلِّ إِنْسَانٍ شَيْطَانًا يُغْوِيهِ». و خوردن نان جو با نمک و از غوغای مردم دور بودن و به کار خود مشغول بودن و انتظار فرج کشیدن و وجود خود نافع خود و مردم نمودن بهتر روش است؛ گول این و آن نخوری...»^۴

۳- محبت و رسیدگی به طلاب

مرحوم ریاضی اهتمام عجیبی به طلاب داشت. گویی عشق و علاقه شیخ همه در

(۲) نامه، مورخ ۲۸ جمادی الاول ۱۳۷۳ ق.

(۱) نامه، مورخ ۱۶ محرم ۱۳۷۲ ق.

(۴) نامه، مورخ ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۷۲ ق.

(۳) نامه، مورخ ۳ صفر ۱۳۷۳ ق.

رسیدگی و محبت به طلاب خلاصه می‌شد. خیلی اوقات نیمه شب به مدرسه می‌آمد و به طلاب سرکشی می‌کرد. طلبه‌هایی که تا دیر وقت درس می‌خواندند و یا اهل تهجد بیشتر بودند، فردا به صورت‌های مختلف مورد دلجویی و تشویق قرار می‌داد. بعضی اوقات همان نیمه شب چون می‌دید طلبه‌ای بیدار است همان وقت او را تشویق می‌کرد و مبلغی را به او هدیه می‌کرد. خیلی اوقات می‌رفت از بازار پارچه می‌خرید و به خانه می‌آورد و همسرش با علاقه از آن‌ها قبا می‌دوخت و به طلابی که توان خرید لباس مناسب نداشتند می‌داد.

آیت‌الله شیخ ابراهیم ریاضی، عید غدیر همه ساله در منزل می‌نشستند و دوستان و ارادتمندان به دیدار ایشان می‌رفتند، برای همه احترام قائل بود و اظهار ارادت می‌کرد ولی چون طلبه‌ای وارد می‌شد به طور تمام قد می‌ایستادند و تا آن طلبه جایی پیدا نکرده و ننشسته، نمی‌نشستند. این خصال شیخ در آن زمان با مبارزات رژیم منحوس پهلوی بسیار مؤثر بود تا مردم به روحانیت گرایش پیدا کنند و علاقمند شوند. یکی از روحانیان نجف آباد می‌فرمودند: یک روز شیخ ابراهیم به مدرسه آمد. چند نفر از طلاب در حیات مدرسه ایستاده بودند. یکی از طلاب کفشهایش پاره و کهنه شده بود؛ شیخ ابراهیم او را صدا زد. بعد گفت: کفش‌هایت را ببینم. چون این طلبه کفش‌هایش را از پا درآورد، گفت: این کفشها را بپوش ببینم؛ و کفشهایش را که سالم و مناسب بود به او داد و رفت.^۱

آثار و خدمات آیت‌الله ریاضی

از آیت‌الله ریاضی نجف آبادی آثار و خدمات ارزنده‌ای برجای مانده است. هر روز آن بزرگوار به خدمت و تلاشی ستودنی گذشته است و روزی نبوده است که ایشان برای احیای ارزش‌های دینی و سنت‌های اسلامی قدمی برندارد و چنین روحیه‌ای باعث

(۱) مصاحبه با حضرت حجت الاسلام حاج آقا هادی طباطبائی.

باقی ماندن آثاری ارزشمند از روزهای تلاش ایشان دارد که در این مختصر به ذکر آنها می‌پردازیم.

۱- مدرسه علمیّه الحجة نجف آباد؛

این مدرسه در زمینی به وسعت ۷۰۰ متر احداث گردیده است و دارای ۲۶ حجره و مدرّس و شبستان و کتابخانه‌ای غنی در علوم اسلامی است.

۲- حسینیه اعظم نجف آباد که دارای سه هزار متر مربع می‌باشد و هم اکنون یکی از مراکز مذهبی مهم نجف آباد است.

۳- مسجد صاحب الزمان واقع در خیابان منتظری شمالی نجف آباد؛ این مسجد نیز به وسیله حاج شیخ ابراهیم ریاضی احداث گردیده است.

۴- مسجد صفا.

۵- مسجد فاطمیه در خیابان دانش نجف آباد.

۶- توسعه مسجد هدایت که از یادگارهای آیت‌الله ملا محمدحسین کربلایی است و به دست آیت‌الله ریاضی انجام گرفته است.

۷- توسعه مسجد آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی واقع در چهارراه بازار نجف آباد.

تالیفات

آیت‌الله ریاضی نجف‌آبادی به دلیل اقدامات و تلاش‌های فراوان اجتماعی نتوانسته است به تألیف بپردازد و فراغت چندانی نیافته است تا به خلق آثار قلمی موفق گردد. شاید نیز حقیقت تألیف را تدوین جان انسان‌ها به مرکب تهذیب و تقوا می‌دانسته است و کتاب جامعه را برای نگارش خویش برگزیده است.

باری از او تنها رساله حاضر به همراه چند نامه برجای مانده است و ما از ایشان دست‌نوشته‌های دیگری سراغ نداریم.

این رساله، سیری در آفاق و انفس و بررسی آیات توحید و فطرت است. متن کتاب به قلمی روان و همراه با صداقت و خلوص خاصی نوشته شده است و خواننده را شیفته خود کرده، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

سخن گفتن درباره این رساله در صورتی که هم اکنون در پیشگاه اهل ادب و معرفت ارائه می‌شود، گزافه است و ما خوانندگان عزیز را به متن رساله حواله می‌دهیم تا خود بوی مشک معرفت آن را دریابند.

رحلت

سرانجام، شیخ پارسای شهر که مردم نجف آباد به برکت تلاش‌ها و تبلیغ‌های وی، راه کمال و سعادت را پی گرفته بودند، در بانزدهم صفر المظفر ۱۳۷۴، پس از خوردن ناهار و در حالی که مشغول به مطالعه بود، دچار عارضه سکته قلبی گردید و به آرامی در همان لحظات، جان خویش به محضر محبوب تسلیم کرد. بدن مبارکش را با احترام غسل داده و کفن کردند و در حسینیه اعظم نجف آباد که به همت خودش بنیان گذاشته شده بود به خاک سپردند.

بر لوح مزارش چنین آمده است: هو‌الحی الذی لا یموت. الناس موتی و اهل العلم اخیاء. مرقد العالم الکامل، زعیم الملة والدین الشیخ ابراهیم الریاضی الذی اشتری نفسه فی ابتغاء مرضات الله و جاهد فی الله ایام حیوته و اسس و عمر مساجد الله و ابنیه عامه علی تقوی من الله فهی ذخیره لمعاده و شرف و ذکر له بعد وفاته رحمة الله و رضوانه علیه و کان رحلته فی ۱۵ صفر ۱۳۷۴.

خدایش بر درجاتش بیفزاید.

شیوه تحقیق و تصحیح

در تصحیح و تحقیق این رساله ارزشمند، یک نسخه بیشتر یافت نشد و این نسخه منحصر به خط مؤلف محترم، آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی رضوان الله علیه بود که در نزد فرزند بزرگوار ایشان حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حیدر علی ریاضی قرار داشت. بنابراین برای کار، همین نسخه اساس کار قرار گرفت. در ابتدا نسخه با دقت استنساخ گردید و در دو مرحله در تصحیح و تحقیق آن کوشیده ایم. ابتدا تمام احادیث و آیات و دریافت های مطرح شده در رساله مستند سازی شد و منابع آن از جوامع روایی و دیگر متون اصیل یافت شده و آورده شد. علاوه بر این، توضیح کوتاه برخی از قسمت های رساله برای روشن شدن مقصود مؤلف از وظایفی بود که بر عهده گرفتیم و امیدواریم فهم سخنان مؤلف را روشن تر کرده باشد. برای آشنایی با مؤلف بزرگوار اثر، شرح حالی مختصر از ایشان آوردیم و فرازهای مهم زندگی ایشان را در آن مطرح کردیم و برای سهولت استفاده از گوهرهای این اثر قسمت های مختلف آن را عنوان بندی کردیم.

از آنجا که امکان ارائه تمامی این نسخه شریف در مجموعه گرانسنگ «میراث حوزه اصفهان» مقدور نبود، با صلاح دید استاد ارجمند، حضرت حجت الاسلام حاج سید احمد سجادی، گزیده این رساله برای چاپ آماده شد و البته سعی گردیده است در این گزینش، اصالت قلم مؤلف آن حفظ گردد و قسمت هایی حذف گردد که به اصل مطالب و معارف رساله خللی وارد نکند.

از تمامی کسانی که در به ثمر رسیدن این تحقیق و تصحیح، بذل عنایت فرمودند

تشکر می‌نمایم. به خصوص از سرور گرامی جناب حاج سید احمد سجادی دام‌ظله که تشویق ایشان و راهنمایی‌های سودمندشان تأثیر به‌سزایی در انجام این اثر داشته است. صمیمانه قدردانی می‌نمایم. همچنین از حضرت حجت‌الاسلام ریاضی، فرزند گرامی آیت‌الله ریاضی که نسخه این رساله را در اختیار ما نهادند و نیز از برادر عزیز، جناب آقای محمد داوری که در مستند سازی رساله و یافتن منابع، حقیر را مساعدت نمودند نیز تشکر می‌کنم و توفیق روزافزون این عزیزان را از درگاه احدیت خواستارم.

امید که مقبول درگاه خداوند بزرگ «جلت عظمته» قرار گیرد و ارباب معرفت را مقبول طبع و مورد رضایت قرار گیرد. آمین.

والسلام - حوزه علمیّه نجف‌آباد

دهه آخر رمضان المبارک ۱۴۲۶

محمد جواد نور محمدی

جوان دانش ور شیرین سخن

شبی از شبها سر عجیب تفکر فرو برده با خود گفتم این چه روز کاریست
 ما بسیر میریم در خیال مسافرت افتاده فوراً تئیه اسباب دریده
 گشت نمودم و باز زبان حال بخند می گفتم مقصود از آمدن در دنیا
 چه بوده و این خیالات و امیسه که در کله افراد بشر جای گرفته چیست
 ناگهان در ضمنی طریقی جفا فی الملاقات مردم مه جبین کوه و نا
 سرو قد سیمین بدن بایک قیافه بسیار عجیب آثار بزرگواری در ظاهر
 ظاهر با خود گفتم خوبست او راحت است مسکنت نموده علم باحوال شی
 پیدا کنم زیرا که علم هر چیز به از جمل او است چون با خود گفتم در مقام
 برآمد و چون تکلم فرمود بافتش عمیق النظر طلق اللسان فصیح
 الکلام افسر به خاطر لغزشی تراجه نمود که فرسوده در این بزرگ خطر
 متوقفی گفتا که ستم گفتنیست مگر بیا ر موافق که آنهم از نایب است
 گفتم بگو شاید من آن باشم گفت هر چه برابر دنیا رنج بره اگر کسی به
 و سرمایه از دست داده از اینجا یافته که دنیا نسیمه و احتمالی در کون
 بر او خیالی و دل بر او بستن معامله نیست غرری و چندین معامله
 برخلاف حکم حکیم و عقل سلیم است لذا دست از سلسله صحن او کشیده
 علقه

[بیداری معنوی و یافتن جوان حکیم]

شبی از شب‌ها سر به جیب تفکر فروبرده با خود می‌گفتم: این چه روزگاری است که ما در آن به سر می‌بریم! در خیال مسافرت افتاده، فوراً تهیهٔ اسباب دیده، حرکت نمودم و با زبان حال به خود می‌گفتم: مقصود از آمدن در دنیا چه بوده^۱ و این خیالات واهی که در کلهٔ افراد بشر جای گرفته، چیست؟

ناگهان در ضمن طقّ طریق، جوانی را ملاقات نمودم مه جبین، کوه وقار، سرو قد، سیمین بدن، با یک قیافهٔ بسیار عجیب و آثار بزرگواری در آن ظاهر؛ با خود گفتم: خوب است او را مسئلت نموده تا علم به احوالش پیدا کنم؛^۲ زیرا که علم هر چیز، به از جهل به او است.

چون با او سخن گفتم در مقام جواب برآمد و چون تکلم فرمود، یافتمش عمیق النظر، طَلِيقُ اللسان، فصیح الکلام؛ افسرده خاطر. گفتمش: تو را چه شود که افسرده در این برّ پرخطر متوقّفی؟ گفتا که سرّ نگفتمی است مگر به یار موافق که آن هم امر نامیّر است.

(۱) در حدیثی از حضرت علی (علیه السلام) وارد شده است: ان الله تعالى جعل الدنيا لما بعدها وابتنى فيها أهلها ليعلم ايهم احسن عملاً و لسا للدنيا خلقنا و لا بالسمي لها أمرنا و انما وضعنا فيها لنبتلى بها و نعمل فيها لما بعدها؛ غررالحکم، ج ۲، ص ۶۵۹، حدیث ۳۶۹۶.

(۲) امام باقر (علیه السلام) فرمود: ألا إنّ مفتاح العلم السؤال؛ منية المرید، شهید ثانی، تصحیح رضا مختاری، ص ۱۷۴.

گفتم: بگو شاید من آن باشم. گفتم: هر که برای دنیا رنج برده، اثر عکس دیده و سرمایه عمر از دست داده. از اینجا یافتم که دنیا نسیه و احتمالی و رکون بر او خیالی و دل بر او بستن معامله‌ای است غرری و چنین معامله برخلاف حکم حکیم و عقل سلیم^۱ است. لذا دست از شدت حرص به او کشیده و علقه او را از دل بیرون کرده، متوجه آن شدم که مطلوب حقیقی چیست و کجا به دست آید تا آنکه منتقل گشتم که حق است و یافت شود در خلوص نیت^۲ و حسن سریرت و القاء لباس کثرت و غور در توحید و برکندن بنیاد شرک و مخالفت با هوای نفس اماره سرکش؛ به شرط آنکه عائله دیگران نشود و دست در نزد نامردان دراز ننماید و آن را ناصر آخرت خود قرار دهد و حاصل آنچه مقتضای هوی و شهوترانی نفس سرکش است، آن دنیای دنی است و به حکم قانون باید ترک نمود و هر چه مخالف آن و مقتضای حق است باید انقیاد و امتثال کرد. لذا دست از اعمال سابقه خود برداشته و آن دستگاه را برهم زده و لباس دیگری در بر کرده و رشته تازه‌ای در گردن، با نهایت جدّ در مقام آنکه به مقصد قصوی نائل شوم، حرکت کردم.

چون اینگونه کلمات از او مشاهده گردید، دانستم که این جوان، مرد حکیمی است و خدمت او را باید غنیمت شمرد. با او گفتم: هر کجا روی مرا با خود ببر و از حکمت مرا اندکی آموز. با من فرمود: مرا مصاحب شو. چون در مصاحبت با او به صحرا

(۱) این نکته در سخن امام علی (علیه السلام) چنین آمده است: «إن عقلت امرک او أصبت معرفة نفسک فاعرض عن الدنيا و ازهد فیها دار الاشقیاء و لیست بدار السعداء، بهجتها زور و زینتها غرور و سحائبها متفشعة و مواهبها مرتجعة». (غررالحکم، عبدالواحد بن محمد تیمی آمدی، با شرح آقا جمال خوانساری، ج ۳، ص ۲۷۹، به تصحیح محدث ارموی، چاپ دانشگاه تهران).

(۲) در روایت است از امیر بیان علی (علیه السلام) «تَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ بِاخْلَاصٍ يَنْبَغِي». (غررالحکم، عبدالواحد بن محمد تیمی آمدی، با شرح آقا جمال خوانساری، ج ۳، ص ۲۷۹، به تصحیح محدث ارموی، چاپ دانشگاه تهران).

برخوردیم، فرمود که: اینجا محل بازرگان و شهر عظیم و گروه کثیری بوده، تمامی کوس رحلت زده و گردش روزگار بنیاد آنان را برکنده و الآن به زیر خاک مذلت و حسرت قرار گرفته، مشغول ندامتند. سر از خواب بردار که به اندک زمانی تو نیز همدیف آنان و گرفتار زیان خواهی بود و تو را از حکمت آن بس که علم به مصالح به هم رسانی و عمل بر طبق آن کنی.^۱

[حقیقت دنیا و ضرورت سفر از آن]

گفتمش این مجمل را مفصلی شاید تا آنکه حقیقت امر، من را منکشف آید. فرمود: بدان که هر که قدم در این میدان فنا گذارده، بار دگر بر آن قدم خواهد نهاد و این جایگاه عبور است نه قرار^۲ و چون چنین باشد تهیه اسباب بقا و قرار از این دار، اشتباه بلکه باید اسباب مسافرت از قبیل زاد و راحله مهیا کرد و خود را آماده کوس الرحیل^۳ بنمود و رفیق حقیقی که یار موافق باشد، ضرور است؛ زیرا که این طریق، مخوف و البته پیشوا لازم دارد^۴ با رفیقان کثیر تا در گیر و دار، فریادرس تو باشند و دوستان باید کسانی باشند

(۱) روایات زیادی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در مذمت پرداختن به آنچه برای انسان سود ندارد، وارد شده است از جمله آنها روایت امام علی علیه السلام است که فرماید: «دع ما لا یغنیک واشتغل بهمک الذی ینجیک». (غررالحکم، ج ۴، ص ۱۸) و نیز بترک ما لا یغنیک یتم لک العقل (غررالحکم، ج ۳ ص ۲۲۶).

(۲) از امام علی علیه السلام در نهج البلاغه حکمت ۱۳۳ آمده است: «الدنیا دارٌ مَمَرٌ و لا دارٌ مَقَرٌ و الناس فیها رجُلان: رجلٌ باع فیها نفسه فاوبقها و رجلٌ ابتاع نفسه فاعتقها»؛ دنیا گذرگاه عبور است نه جای ماندن و مردم در آن دو دسته‌اند: یکی آن که خود را فروخت و به تباهی کشاند و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد.

(۳) در نهج البلاغه خطبه ۱۹۵ آمده است: «تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل»؛ همچنین در حدیثی از امیر بیان، وارد شده است که: «الرحیل و شیک»؛ کوچ نزدیک است.

(۴) درباره لزوم داشتن استاد معنویت، حضرت امام در کتاب جهاد اکبر چند جمله زیبا ←

که در طریق مستقیم از جان و مال و اولاد و اقارب گذشته، خود را برای حق خواهند نه حق را برای خود. اراده آن‌ها مبدأ اعلی باشد و استقلالی برای خود نبینند. تفرعن و نخوت دامن ظریفشان را ملوث ننموده و ذوات مقدسشان قرین ارجاس شرک و کفر و مخالفت نگشته باشد. بنیاد نفاق و ریا را از خود ریشه کن کرده و فکر و ذکر خود را مصروف صراط مستقیم نموده و پیوسته در تکامل نفس و انصراف از تجملات ظاهریه برآمده باشند.

دشمن ندارند مگر آنکه دشمن حق است و دوست نگیرند جز دوست حق را. گفتارشان بر وفق کردارشان باشد. شجاعت را دَیْدَن قدیم^۱ خود دانتند و دامن همت را بالا زده، شیران کارزار طریق حقیقت باشند.

[آداب معاشرت]

چون سخن به اینجا رسانید او را مسئلت کردم از اسلوب معاشرت جوابم داد که: ای مرد نکو سیرت، انجام وظیفه معاشرت، کاری است با مشقت؛ زیرا که لازم است مرد

— فرموده‌اند که در اینجا برای استفاده بیشتر می‌آوریم: در زمینه تهذیب و تزکیه نفس و اصلاح اخلاق برنامه تنظیم کنید؛ استاد اخلاق برای خود معین نمایید؛ جلسه وعظ و خطابه، پند و نصیحت تشکیل دهید. خودرؤ نمی‌توان مهذب شد. اگر حوزه‌ها از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشند، محکوم به فنا خواهند بود. چطور فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد، درس و بحث می‌خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد و مدرّس لازم است، کسی خودرؤ و خودسر در رشته‌ای متخصص نمی‌شود، لکن علوم معنوی و اخلاقی، که هدف بعثت انبیا و از لطیف‌ترین و دقیق‌ترین علوم است، آیا به تعلیم و تعلم نیازی ندارد و خودرؤ و بدون معلم حاصل می‌شود؟! کراراً شنیده‌ام سید جلیلی معلم اخلاق و معنویات استاد فقه و اصول، مرحوم شیخ انصاری بوده است.

(۱) روش دیرینه و پسندیده‌ای که بزرگان بر آنان صحه گذاشته باشند.

معاش را در بدو معاشرت آنکه از روی تفکر مقصدی را در نظر داشته باشد که آن منحصر است در افاده و استفاده در طی طریق و نائل گردیدن به مقصود اصلی.

بنابراین واجب آید بر شخص که اگر رفیق خود را گمراه دید، ارشاد فرماید و جهل او را زایل سازد و کوتاهی در حوائجش ننماید و او را از چنگال قطاع الطریق و درندگان برهاند. دست ظلم را از سرش کوتاه سازد. دافع مضار او باشد، جالب نفی برای او گردد و بالاخره هر چه برای نفس خود خواهد آن را برای رفیق خواهد، بلکه برای هر مخلوقی آن خواهد که برای خود خواهان است. و بر ناملایمات صبر نماید و در مقام سزا و جزا نباشد مگر آنچه را که حق اقتضا نماید و قدمی بر ندارد با احدی مگر بر سبیل راستین و حکم مبدأ عالی. و تکبر و عجب را زیر پا گذارد و خضوع و کوچکی را پیشه گیرد و خود را زیر دست دیگران داند و در رفاقت، نظر خود را مقصور بر دنیای دنی نگرداند و متذکر آن باشد که این منزل عبور است و منزل قرار در عقب است.

و باید تهیه رفقا و دوستان نماید برای دار قرار، زیرا که آن اهم است بر این دنیا از جهت بقا و عدم الزوال و هر کسی رفیق آن جایگاه نتواند بود بلکه آن را شاید که لهر و لعب را به تمام اقسامش به دور انداخته، دل از آن برکنده و چشم را حاجب از دیدن ساخته و گوش را مانع از شنیدن نموده، دست و پا را قائمه خود قرار داده تا آنکه خود را برهاند از چنگال آن دو و باطل را در ورطه عدم انداخته، مدتی تهیه اسباب جنگ و جهاد نموده لشکر فراوان آراسته، صاحب منصبان قوی هنرمند آزموده، طیاره های جنگی به دست آورده تا آنکه مشغول جهاد با نفس سرکش خون ریز غدار باغی طاغی گردیده و رنج و تعب پیشه خود دیده و مدت های مدید با او بچنگیده تا آنکه او را از

مقام امارت بالسوء^۱ منکوب و مخدول گردانیده و خانه نشین لوا میت نموده، زمانی او را پند داده و مواظب را در گوش او قرائت کرده و از طرف دیگر اسباب مخوفه و آلات حرب را در نظرش جلوه داده و با لسان لین او را از خانه لوا میت^۲ بیرون کرده به بیت مطمئن^۳ داخل ساخته و تمام قوا را متوجه گردانیده، مقامات عالیه را به او نشان داده، سروری و سرداری اخروی و باقیه را تذکره او نموده، مفاسد شهوترانی و خودسری دنیوی را تعلیم او کرده تا آنکه او را به رضایت رسانده وارد مقام مرضیه نموده^۴ و اقسام اربعه موت اختیاری^۵ را به او چشانیده، «موتوا قبل ان تموتوا»^۶ را رأی العین او ساخته

(۱) اشاره به نفس اماره است و آن مراد نفوس پست اند که تابع هوی و هوس بوده و بر حسب دستورهای مهلک انسان را وادار به کارهای زشت می کنند و بالاخره روح انسانی را به اعتبار غلبه حیوانیت نفس اماره گویند. (فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی، ج ۳، ص ۲۰۲۵).

(۲) اشاره به یکی از حالات نفس دارند که انسان را بر اعمال و کارهای زشت انجام داده ملامت کند و به انجام اعمال شایسته ترغیب کند و به آن «نفس لواّمّه» گویند.

(۳) اشاره به تعالی نفس انسانی به نفس مطمئنه است و آن متحلّی شدن به فضائل و از ردّایل خالی شدن و تارک هوای نفسانی و لذت های دنیای فانی شدن است و راضی شدن به آنچه خداوند خواهد.

(۴) چنانچه خدای سبحان در قرآن کریم فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَةُ ارجعي إلى ربك راضية مرضية﴾

(۵) عزیزالدین نسفی در تعریف مرگ اختیاری آورده است: «بدانکه انبیا و اولیا را پیش از فوت طبیعی، موت دیگر هست از جهت آنکه ایشان به موت ارادی پیش از موت طبیعی می میرند و آنچه دیگران بعد از موت طبیعی خواهند دید، ایشان پیش از موت طبیعی می بینند. و احوال بعد از مرگ ایشان را معاینه می شود، و از مرتبه علم الیقین به مرتبه عین الیقین می رسند، از جهت آنکه حجاب آدمیان جسم است چون روح از جسم بیرون آمد، هیچ چیز دیگر حجاب او نمی شود. (الانسان الکامل، تصحیح و مقدمه ماریژان موله فرانسوی، —

آزادی مطلقه^۱ و اتحاد با حق و مابینت با باطل را طریق خود کند. چنین رفیقی برای سرای باقیه لازم است.

و البته چنین کسی بسیار نادر است. درّ عزیز و یتیم بی نظیر است و برای پیدا کردن آن تفتیش‌ها لازم و مسافرت‌ها واجب. دشمن او بی شمار، دوست او به غایت اندک. آیا در کجا باشد و قسمت که آید و ما را چه رسد مقام او و کجا بتوانیم با او قدم برداشت. «این التراب و رب الارباب»؛^۲ خدا کند که ما او را ببینیم و بشناسیم، شاید از خاک قدومش ذره‌ای برداریم برای شفای امراض روحانی خود. چرا که ما متوغل در بحر طبیعت و منهمک چاه شهوات و او وارسته از این آلائش و متوجه مبدأ اعلی و متوغل بحر روحانیت و متجلی به صفات حمیده گردیده.

از آنجا که گفتند «اتقوا من فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ»؛^۳ چون کلام را به این مقام رسانید، مرا

— چاپ کتابخانه طهوری، ۱۳۵۹ ش، ص ۱۰۷؛ آقا محمد بیدآبادی اصفهانی نیز در رساله ارزشمند سیر و سلوکی خویش آورده است: موت ارادی میراندن شهوت و کشتن غضب بود به فرمان عقل و شرع. اما اقسام اربعه آن را در منابع مختلف نیافتم و هیچ جا از اقسام آن ذکری به میان نیامده بود. آنچه در فرهنگ معارف اسلامی آمده است، اقسام چهارگانه مرگ است که از اقرار موت ایض، موت احمر، موت اسود، موت اخضر است و از جهتی دیگر تقسیم مرگ به طبیعی و اختیاری است.

۶) در مجامع روایی این تعبیر یافت نشد؛ بدیع الزمان فروزانفر در «احادیث معنوی» ص ۱۱۶ به نقل از «المنهج القوی» آن را ذکر کرده است.

۱) منظور آزادی از همه وابستگی‌های عالم طبیعت باشد.

۲) ضرب المثلی است که برای عظمت خالق و زبونی بنده در راه یافتن به بارگاه خدای سبحان به کار می‌رود. برای فهماندن این پیام می‌گویند: «خاک کجا و رب الارباب کجا».

۳) کامل این روایت چنین است: قال رسول الله ﷺ: «اتقوا من فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَانه ينظر بنور الله؛ بصائر الدرجات»؛ محمد بن حسن صفار قمی، ص ۳۵۷، چاپ: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، سال ۱۴۰۴ هجری.

مبهورت خود ساخت؛ قدری متفکرانه در مقابل ایشان ایستاده، نظر را مقصور بر اندام مبارکش نموده که این چه قضیه‌ای است؛ این جوان سنی ندارد و این تکامل نفس از کجا در او پیدا شده؟ چون مرا به این حالت نگرست، فوراً تفرّس فرمود از حال من با یک عالم ادب و اخلاق. فرمود: ای برادر جان، تو از کلام من ناچیز در تعجّبی؛ پس اگر مشاهده کنی حال مردان صراط مستقیم را، روح از کالبدت پرواز خواهد نمود؛ چرا که وجود آن‌ها حکمت است. وعظ و نصیحت نفس نفیستان صراط حق و شمع هدایت چون آب حیات که روح انسانیت از اسماء حقیقت تقطّر نمود در کشتگاه طبیعتشان و هوای صبح‌گاه بهار زمانی این دو را به یکدیگر امتزاج داد و شمس ولایت، تولید بخارها و حرارت‌های غریزه حیاتی را فرمود که در آن بروید گیاه نفس ملکوتی را که از میوه معرفت و پرستش کردگار لایزال، سر به سجده نهاده خود را ربط محض و لاشیء صرف دیده به حکم «کل شیء یتوجّه الی اصله»^۱ لباس خودسری و مخالفت را به در کرده ربقه عبودیت و پیروی را در گردن نهاده تغذیه و اشتها و خواب و عمل ننماید مگر به حکم مولای خود. اذیتش احدی را نرسد. نظر را مقصور بر مبدأ خود نموده، چشم از در دیگران برداشته توکلی را پایدار کرده به حکم آنکه ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^۲ محبّت را انحصار داده بر مطلوب حقیقی مال و جاه و خدم

۱) اصلی مسلم و پذیرفته شده میان عالمان است که از آیه ﴿إِنَّا اللَّهُ وَآنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ اقتباس نموده‌اند و مولوی در مثنوی به آن اشاره کرده است. این اشعار چنین است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	بازجوید روزگار وصل خویش

(۲) سوره مبارکه احزاب / ۲.

و اولاد و عیال و سروری و هر چه تصور شود از زخارف دنیوی، حتی بدن خود را از آلات طی طریق دانسته، عمر عزیز را سرمایه اشتراک مرضات محبوب یگانه قرار داده معرفت را وسیله وصول به آن مقصود حقیقی که آن مبدأ هر موجود و نهایت آن است قرار داده است. شیوه خود را امر به معروف و نهی از منکر و بیان حق و ارشاد مضلین آراسته؛ هر که با او قدمی بردارد به سرچشمه حقیقت برخورد و هر که او را پیشوای خود داند البته به مقصود نائل گردد. نور وجودش شمس هدایت و صفات حمیده او سرمشق کارزار دیگران و کردار و افعالش محرک هر ذی شعور شود. خود را در میدان فداکاری درآورده جان را بر سر دست مہتای قربانی دوست در معرکه قربانگاه ایستاده اسماعیل ذبیح، علی اکبر، اصغر تازه شیر ﴿يَا أَيَّتُهَا كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۱ پروانه وار در گرد شمع حقیقت گردد تا آنکه خود را فانی در او نماید. و بر گرد محور دوست در حرکت است و به هر نقطه برخورد نظرش به او باشد و بر زوایای آن دایره گردن خود را کج نموده تشکیل قسّی و اظهار میل نماید تا کی شود خود را بر مرکز معدل حقیقی برساند.^۲

ای مرد نکو سیرت شرط دوم معاشرت، صدق در گفتار و کردار است در حذر باش که مقصود را فراموش نکنی.

[شناخت دنیا و وابستگی های آن]

چون رشته سخن را به اینجا رسانید دنیای ناپایدار و خانه غرور بدکردار، باعث فراق گردید و مدتی ملاقات به تأخیر انجامید و نزدیک بود که عمر به سر آید و دیدار

(۱) سوره مبارکه نساء / ۷۳.

(۲) اشاره به فراز مناجات شعبانیه: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعزّ قدسک».

تجدید نگردد تا آنکه روزی به گوشه خلوت در جلوت را بر خود بسته مشغول دفاع از هواهای نفس سرکش بودم و نزدیک بود که نفس، مرا غالب آید؛ در بحر مبادی فرو رفته فکر را جولان داده شاید مرا چاره‌ای به دست آید که ناگهان متوجه آن شدم که مرا یار دانای صادقی است به فوریت ااث خود را برهم زده با جاذبه مغناطیس «القلب یردی الی القلب» در طیاره عشق، خود را به سر مبدأ فیض رسانیده وصال از دست رفته را دریافت فریاد برآوردم که: ای جان! بدن را دریاب که سیلاب غرور وادی گمراهی، بدن را غرقه نمود. ناگاه با سرّ سخن و در بدو درافشانی این نکته را گوش زد نمود: که شخصی در خواب بود، ناگاه خود را میانه باغی دید که تمام گلهای رنگارنگ و میوه‌های گوناگون و انواع اغذیه حاضر، نهرها جاری، طیور در نغمه سرایی، حور و پری دست در آغوش هم در طربند: خود را در وسط باغ به حالت آزادی یافت که مشغول هر چه شود، ابداً مانع و رادع نخواهد داشت. در این وسعت و فصاحت نامتناهی ناگاه از خواب بیدار گردید خود را در گوشه تاریکی تنها در خانه‌ای که پر از مار و مور است مشاهده نمود، از خوف این حال از خود بی خود و در دریای خود غرقه گردید. حال این دنیا به عینه همین خواب است.

[اندرز بر کسب علم و معرفت]

ای عزیز من، از خواب غفلت برخیز و خود را از ورطه سیل غرور بیرون آر و از دام مار و مور فردا، دور گردان و «موتوا قبل ان تموتوا»^۱ را شعار خود دان. مبادا عجزه‌های چهارده ساله نما و نغمه‌های ﴿إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾^۲ و اغذیه

(۱) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۶، ص ۳۱۷ و ج ۶۹، ص ۵۷، چاپ بیروت. البته این روایت سنداً از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ذکر نشده و علامه مجلسی در بیانات خودشان با عنوان کما قیل آورده است.
(۲) سوره مبارکه لقمان / ۱۹.

﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^۱ و البسه سبز و سرخ موهوم سیما نما و مراکب دلفریب بی وفای این دنیای دنی و خانه عاریتی و منزل ممر^۲ یک روزه، عقل تو را از سر بیرون کند و قرار دهد تو را از جمله ﴿و تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ﴾^۳ و ﴿طَبَعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۴ و مرقد تو شود در شب و روز و حس تو را برگیرد و قلب تو را متفرق سازد؛ البته ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^۵ را قرانت نموده و تو را گوشزد شمرده. یک عاشق دو دلبر نگیرد. و علت واحده در آن واحد محال است دو اثر بنماید و معلول گیرد. البته اگر پای بند زخارف منزل کوچ و رحلت شدی، تو را ممکن نشود به مقصد رسیدن و پروانه شمع وحدت و بلبل باغستان الهیت و غنچه گلزار معرفت گردیدن؛ البته میزان تناسب در هر امری شرط است. هر خاری غنچه گل و هر کلاغی بلبل و هر الاغی پروانه شمع نگرده؛ و الاغ را اسطبل لازم است نه فرش ابریشم و البسه زرنگار. برادر جان! سعی خود را مصروف آن کن که تو را از ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۶ برهاند و به سرچشمه ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۷ برساند تا بوده باشد از برای تو ﴿قَلَّ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^۸. این کلمات را به من پند و نصیحت فرمود و امر فرمود مرا به دقت نظر و جولان فکر که «تفکر ساعه خیر من عبادۃ سبعین سنه»^۹ «و نوم العالم

(۱) سوره مبارکه نساء / ۱۰.

(۲) قال علی علیه السلام: الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ وَلَا دَارُ مَقَرٍّ (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳، چاپ دشتی).

(۳) سوره مبارکه حج / ۲. (۴) سوره مبارکه توبه / ۸۷.

(۵) سوره مبارکه احزاب / ۴. (۶) سوره مبارکه تین / ۵.

(۷) سوره مبارکه تین / ۶. (۸) سوره مبارکه تین / ۶.

(۹) در اسرار الشریعه و اطوار الحقیقه و انوار الحقیقه، ص ۲۰۷ این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر گردیده است؛ همچنین طریحی در مجمع البحرین ذیل ماده «فکر» این حدیث را آورده اما با تعبیر «ستین سنه» و در بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲، چاپ بیروت نیز «ستین سنه» آمده است.

خیر من عبادة الجاهل»^۱ جهل دردی است بی دوا و مایه هر مرض و سرچشمه هر فقر و سرمایه پریشانی و مبدأ هر غم و الم و خسران و زیان هر تجارت و سبب هر تنزل و انحطاط. و تحذیر فرمود مرا از جهل و نادانی و تحریص و ترغیب نمود بر علم که **(عَلَّمَ آدَمَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا)**^۲ و ترقی قومی به علم و دانش درّی است و سرمایه هر افتخار علم است؛ راحتی بشر در علم است؛ باعث ایجاد هر صفت، علم؛ هر که در هر چه عالم است دیگران بنده اویند در آن چیز. ربح هر تجارت از علم و تمدن هر مملکت علم. در حقیقت انسانیت انسان، علم است. لذا آنان که از علم بی خبرند در حقشان فرمود: **(إِنَّهُمْ كَانُوا لَا تَعْلَمُونَ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا)**^۳ علم غناء نفس است و رافع فقر و ریشه کن ظلم و کوتاه کن دست اجانب و رافع هر ضرر و جالب هر نفع و آلت حرب با هر دشمن و شجاعت هر بیچاره و انیس هر تنها و رفیق هر غریب بی کس و دواى هر مرض و حافظ الصّحة دنیا و آخرت و باعث طیران دارین. طیاره و کشتی و اتومبیل، تمام از شئون علم پیدا شد. ای بیچاره! علم عروة الوثقی محکم است؛ مبدا دست از دامان علم برداری که غرق دریای ذلت و پرتاب کوه مشقت شوی و نام تو از صفحه کتاب دنیا و آخرت محو شود و کأن لم یکن شیئاً مذکورای^۴ هر دو جهانی شوی. تاریکی عالم جهل و روشنایی زیر و زبر ارض و سما علم است و لکن بدان «الجاهلون لاهل العلم اعداء»^۵ زیرا که خود را در ورطه مذلت و موت ابدی انداخته و از آب حیات علم بی خبرند. لذا فرمود «الناس موتی و اهل العلم احياء»^۶.

(۱) این روایت به صورت «... افضل من عبادة العابد» در من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۳۶۵ و بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲ و عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۳ آمده است.

(۲) سوره مبارکه بقره / ۳۱. (۳) سوره مبارکه فرقان / ۴۴.

(۴) اقتباس از آیه اول سوره انسان است. (۵) دیوان منسوب به امام علی (ع)، ص ۲۴.

(۶) همان، ص ۲۴.

ای برادر! علم را سرمایه خود قرار ده و هر نحو تجارت و ترقی که خواهی به دست آر. علم؛ باعث ایجاد عالم است؛ چنانچه می فرماید: «كنت كنزاً مخفياً؛ فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»^۱ اگر خواهی بدانی سرّ «كنزاً مخفياً»، دست به دامان علم زن. تو که از عالم بی خبری، کجا توانی از حقایق عالَمین بهره ور شوی؛ البته حقیقت هر ذی حقیقتی با علم دست در آغوش است و ممکن نباشد به حقیقتی رسیدن مگر به علم. علم دوربین دنیا و آخرت است؛ علم ذره بین هر ذره و گوهر شب چراغ و درّ یتیم و ثروت جاودانی و مایه عزّت، طبایع سفلی^۲ که آنان را به هر علوی ترقی دهد و به مقام تجرّد و وسعت برساند. تا کی در دایره سفلی جهل غوطه وری و حرقه پستی و ذلت را که عین حیوانیت و هیولانیت و استعداد محض است پیش کشی و بالاخره در شأن علم و پستی جهل همان بس که هر فردی از افراد بشر، جهل را از خود نفی می نماید و علم را به خود می بندد، گرچه جاهل بحت باشد.

[در ترغیب بر کسب معرفت و مذمت ناامیدی]

چون این کلمات را فرمود در حقیقت مرا از خواب بیدار فرمود؛ لکن مرا مغموم کرد؛ زیرا خود را در دریای جهل، غرقه دیدم و در تمام مراتب ذلت و پستی و بدبختی مشاهده کردم. چون حالت حزن و غم را در من مشاهده فرمود، مرا تسلیت داد که مبدا یأس در تو

(۱) بحار الأنوار ج ۸۷، ص ۳۴۴، باب ۱۳، حدیث ۱۹؛ مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عارف الهی حافظ رجب برسی، ص ۲۷، چاپ منشورات شریف رضی قم، ۱۴۱۵ و در آن «فخلقت الخلق لاعرف»؛ جامع الاسرار، سیّد حیدر آملی ص ۱۰۲. همچنین مرحوم نراقی در معراج السعادة، چاپ انتشارات بقیة الله، ص ۶۴ آورده است. نیز بنگرید به آثار احمدی، احمد بن تاج الدین استرآبادی. از دانشمندان قرن ۱۰، به کوشش میرهاشم محدث، ص ۳۱ و در آن فقط تا «فخلقت الخلق» آمده است.

(۲) طبیعت های پست و حقیر.

راه پیدا کند که از گناهان کبیره است و انسانی را در هیچ حال، یأس شایسته نباشد. و «اطلبوا العلم من المهد الى اللحد» را به من یاد آورد و فرمود: از کلام بزرگان است که:

«ما فات مضى و ما سیأتیک فأین قم فاغتنم الفرصة بین العدمین»
و دامن همت بالا زن که گفته اند:

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده اند
و مبادا ساعتی در غفلت بنشینی و خود را از جمله غافلین قرار دهی و عجز که باعث موت دارین است به خود راه دهی و دست خود را از دامن پیش قدمان زندگانی ابدی کوتاه کنی و توسل به آنان نجویی که در حقشان فرمود: ﴿السَّائِقُونَ السَّائِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱. البته چنگ زن به دامن عروة الوثقی حقیقی، و خود را به واسطه توسل به آنان و پیشقدم شدن در علم و عمل، از اصحاب یمین قرار ده تا باشد از برای تو در دنیا و آخرت ﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ﴾^۲ و منشین در جایگاه مشتمه تا از دایره حیات دور شوی و از مترفین دنیا گردی و سموم آخرت تو را بیاشامانند.^۳ ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾^۴ را گوش کن تا ﴿فَسَيُسِّرُهُ لِّلْيسْرِ﴾^۵ را برخوردی و دور کن خود را از ﴿أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى﴾^۶ تا در دریای ﴿فَسَيُسِّرُهُ لِّلْعُسْرِ﴾^۷ پرتاب نشوی. و بدان که بعد از پرتاب و غرق شدن در دریای عسر ﴿مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾^۸ البته هر که بخل ورزد از اعطاء مال و جان در حق هم نوع خود در وقت سختی

(۱) سوره مبارکه واقعه / ۱۰-۱۱. همان / ۲۸-۲۹.

(۳) اشاره به آیات ۴۱ تا ۴۵ سوره واقعه است.

(۴) سوره مبارکه لیل / ۵. همان سوره / ۷.

(۶) همان سوره / ۸. همان سوره / ۱۰.

(۸) همان سوره / ۱۱.

و گرفتاری و یاری نمود آنان را در تنگنای شدايد دنیوی در وقت پريشانی و تردد در شدايد ديگران نیز او را یاری نکنند و دستش را نگیرند و مال سابق مفقود هم به کار نرود و او را در شدايد ابدالدهر بماند و در آخرت هم مالک يوم الحساب دادرس او نشود و در عذاب ﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾^۱ متغفل باشد. بخل نورزد مگر آنکه دارای مقام شرک باشد چه اصل و مایه بسیاری از مفاسد شرک است: ﴿يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۲. بخل کجا ورزد آنکه مال را مؤثر نداند. و چون کلام به شرک انجامید باید فکری نمود و آلايش باطله متفرقه ﴿هَيَاءٌ مِّنْهُنَّ﴾^۳ را از قلب دور نمود و دل را از لهر و لعب ﴿رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾^۴ به آب مصفاي ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۵ پاک ساخته و خیالات واهیه نفس شرور غدار، ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَكْثَرُةً بِالسُّوءِ﴾^۶ را به شمشیر ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا﴾^۷ از سر رفع نمود تا آنکه چشم دل و گوش و قلب باز شود و ببیند که آنچه باعث و سبب خرابی دنیا و آخرت است و تمام افراد بشر را حیران نموده و موجب قتل و غارت شده و تمام ممالک دنیا را مضطرب کرده دو چیز است: کفر و شرک.

[حقیقت شرک]

اما شرک درحقیقت آن است که شریک برای مبدأ اعلی فرض شود و آن اقسام مختلفی دارد: یک قسم آن بت پرستی است که در زمان سابق در میان افراد بشر خیلی معمول بوده و قسم دیگر آن کوکب پرستی است از قبیل ماه و خورشید و زهره و قسم دیگر پرستش آتش و آب و گوساله و امثال ذلک. دیگر از اقسام آن پرستش ملک

۱) سوره مبارکه لیل / ۱۴. ۲) سوره مبارکه لقمان / ۱۳.

۳) سوره مبارکه فرقان / ۲۳. ۴) سوره مبارکه مائده / ۹۰.

۵) سوره مبارکه توحید / ۱. ۶) سوره مبارکه یوسف / ۵۳.

۷) سوره مبارکه شمس / ۹.

و عیسی علیه السلام و غیره است و تمام این اقسام، منتهی به معنای واحد است که هوی پرستی و متابعت از هواها و خیالات باطله نفسانی است و پیروی از میل نفس است برخلاف فرموده خداوند عزیز. و شعب او منحصر به اقسام مذکوره نیست بلکه از حد افزون است، چه آنکه میل نفس گاه به پرستش پول است ﴿وَيُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾^۱ و گاه به متابعت زن و فرزند و البسه و اغذیه ﴿الَّذِينَ كُفُّوا أَعْيُنُهُمْ كَفُّوا أَعْيُنَهُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲

و از این بیان ظاهر گردید که حقیقت بت پرستی، هوی پرستی است و از این معنا در این زمان هم فراوان است و چون امر منتهی شد به هواهای نفسانی البته معلوم است که هوای هر کس مخالف هوای دیگری خواهد بود و هر کسی جالب نفع خود و ضرر دیگران و در این حالت اگر مانع و رادع از ناحیه شرع مقدس برای شخص باشد، البته انسان را حفظ از مهالک نماید و جلوگیری هوی و هوس گردد و لکن اگر انسان بی عقیده به شرع گردید و در صدد آن باشد که میل و خیال نفسانی را در خارج جاری کند معلوم است که هرج و مرج خواهد شد و ابداً در چنین جامعه‌ای نتوان زندگانی نمود.

[معنی کفر و دین]

چون کلام منجر به شرک و کفر گردید او را سؤال نمودم که معنای کفر و دین را از روی حقیقت به بیانی ساده بیان فرمایید. در جواب فرمود:

مثلاً این مطلب آن است که مملکتی دارای یک سلطان عادل و سه شهر باشد مردم یکی از آن سه شهر در مقام مخالفت تامه با سلطان مملکت و هر کدام مخالف با دیگران از اهل شهر و فقط مجری هواهای نفسانی خود و مباین با دیگران و هیچ پیشوا برای خود قبول نکنند. نه از قِبل شاه و نه از قِبل خود و همیشه اوقات جدال و نزاع

و جنگجویی در میان این شهر برپا و مردم یکدیگر را بکشند و مال و عیال همدیگر را غارت و اسیر کنند. شاه هم در صدد اصلاح نباشد و البته اصلاح پذیر نباشد مگر آن گاه که مطیع سلطان خود گردند و تمام اختیارات به دست او دهند و مردم شهر دوم اشخاصی باشند بر حسب ظاهر مطیع و تسلیم و در باطن مخالف و اگر دست به کار شوند تمام اوضاع را برهم زنند و خود را مثل اهل شهر اول نمایند.

مردم شهر سوم با کمال میل و رغبت در تحت فرمان درآیند و جمیع با یکدیگر اخوت داشته باشند و با کمال یگانگی زندگانی نمایند.

ای برادر! مملکت، عالم دنیا و سلطان، خداوند عزّت و جلال است. و شهر اول، کافران و مشرکین که هیچ در تحت فرمان الهی نخواهند بود و با یکدیگر کمال ضدیت و عناد را دارا باشند و به خون هم تشنه و ابداً رئیس و پیشوایی را قبول ننمایند و در تحت بربریت زندگانی کنند و هواهای نفسانی خود را پیشوای خود دانند و طالب نفع خود و ضرر دیگران. اولاد خود را زنده در گور می نمایند از خوف تنگدستی، خون یکدیگر را می ریزند و ابداً اصلاحی نشوند مگر آنکه در تحت فرمان احدیت درآیند تا آنکه عالم به عواقب امور، آن ها را اصلاح فرماید و **إِلَّا بِالْآخِرَةِ عَاقِبَتِ أُمِرِ** آن، منجر به آن شود که خطاب آید از مصدر جلال **(أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ)**^۱ یا آنکه **(لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا)**^۲ این حال دنیای آنان و در آخرت هم جزای اخروی آنان **(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ)**^۳.

و اما شهر دوم، اهل اسلام، آنان که بر حسب ظاهر در تحت لوای حق درآمده و شهادت به توحید و رسالت می دهند و لکن در باطن اذعان و اعتقاد ندارند و آنچه

(۱) سوره مبارکه توبه / ۵.

(۲) سوره مبارکه هود / ۳۷.

(۳) سوره مبارکه بینه / ۶.

عمل نمایند فقط برای آن است که در اجتماع مسلمین و اهل حق درآیند و لکن اعمال آن‌ها بدن بی‌روح است؛ زیرا که خود عامل هم اعتقاد ندارد و از روی حقیقت و واقع نخواهد بود. این طایفه در دنیا شریک با اهل الله‌اند در احکام اسلام و حفظ دم و احترام مال و ارث بردن و تناکح و امثال ذلک و لکن در آخرت ثواب و جزای خیر به آن‌ها ندهند بلکه عقاب نمایند؛ مثل کفار ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً﴾؛ لکن هزار حیف که اطاعت حاصل نشود از این جماعت؛ زیرا که عبادت روح پیدا نکند و صاحب خود را در گردنه‌های بی‌نهایت دنیا از غرقاب‌های هلاکت نجات ندهد.

و اما شهر سوم، اهل شهر ایمانند؛ آنان که معرفت کامل پیدا کرده و عزم و جزم و تصدیق به وحدانیت و عدل و نبوت و امامت و معاد و احکام الله پیدا کرده و آنچه را به جا می‌آورند از روی تصدیق و محبت و خلوص نیت باشد و در هیچ حکمی از احکام الهی عناد نورزند و فضولی را کنار گذارند و شک و ریب در قلبشان پیدا نشود و توانی در هیچ تکلیف نمایند؛ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾؛^۲ از این بیان، فرق ما بین ایمان و اسلام، ظاهر آید؛ زیرا که ایمان آن باشد که رسوخ در قلب داشته باشد؛ چنانچه اخبار متکثره ذکر فرمودند و ظاهر آیه مبارکه چنین دلالت دارد که ایمان، عقد قلب و عمل به ارکان و شهادتین است و اسلام، فقط شهادتین و عمل ظاهری و در باطن راه ندارد. لذا است که در اخبار فرماید: ایمان باطن است و اسلام ظاهر و هر که را داخل شهر ایمان شود، داخل در اسلام هم شده؛ «لکن نه چنین است که هر که داخل اسلام گردید داخل

ایمان هم شده باشد؛ و تنظیر فرماید به مسجد الحرام و کعبه معظمه که هر که وارد کعبه شود داخل مسجد هم باشد و چنین نیست که هر که داخل مسجد گردید داخل کعبه هم شده باشد.^۱ و از اینجاست که فرماید: هر مؤمن که مشغول معصیت حق گردید روح ایمان از او بیرون رود و به اسلام باقی بماند؛ سپس اگر توبه نماید باز روح ایمان به او برگردد و آلا فلا.

و کفر، انکار و جهود فقط است و تسلیم نخواهد بود حتی به حسب ظاهر و جای توهم نیست که اهل کتاب که قبول جزیه نمودند و معاهده کردند با حضرت خاتم صلی الله علیه و آله که در مجمع مسلمین مخالفت با احکام اسلام ننمایند و مسکرات نخورند، گرچه در خانه‌های خود مختارند در خوردن؛ و با مسلمین در مقام مقاتله و جهاد برنیایند؛ به صرف این معاهده، صدق اسلامیت نشود بر آنها؛ زیرا که شرط صدق اسلامیت، اظهار شهادت به نبوت نبی و وحدانیت حق است و اینها نکردند.

[معامله خداوند با کفار و علت مهلت به آنها]

اما معامله حق با کفار آن است که این‌ها را مالک هیچ قرار نداده نه در دنیا و نه در آخرت. اما در آخرت برای آنکه معلوم است که اینها دشمن خدا و رسل هستند و جای دشمن و عدو معلوم است که نزد سلطان مقتدر، سجن و عذاب و نار است و چاره جز آن نخواهد بود به مقتضای عداوت و اقتدار حق؛ لذا است که در کتب سماوی پر است از وعده عذاب و نار و جهنم و غیره و در دنیا هم جز این نخواهد بود به مقتضای عداوت و مخالفت و اقتدار حضرت رب الارباب؛ بنابراین اگر مانعی نبود با وجود مقتضای جز

(۱) اصول کافی، ج ۲، کتاب ایمان و کفر، ص ۲۶، باب ان الایمان یشک الاسلام والاسلام لا یشک الایمان، حدیث ۵، چاپ اسلامیة، تهران.

هلاکت و غرق و خسف و مسخ و قتل با جهاد و ارسال سیل عَرِم^۱ و ارسال طبر و رمی حجارة السَّجَّیل و نحو آن چاره نبود؛ لکن مانع موجود است؛ لذا امهال نمود حضرت رب العزّه کفار و معاندین را در دنیا تا آنکه رفع مانع نماید و آن مانع بر چند قسم است: یکی آنکه خداوند متعال می خواهد حجت را بر آنها تمام نماید و معلوم فرماید بر آنها که حقیقتاً مستحق عذاب خواهند بود و قطع فرماید کلام ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ﴾^۲ را به کلمه ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾^۳؛ لذا مهلت دهد آنها را و پی در پی اسباب انتباه و بیدار شدن از خواب غفلت و هدایت را بر آنها فراهم آورد؛ با ارسال رسل و انزال کتب و توعید بر مخالف و آیات آفاقی و انفسی تا آنکه معلوم گردد بر خود آنها که هلاکت و عذاب و خلود در نار از روی حجت و بر حق است.

این است که قادر سبحان به مقتضای لطف و رحمت آنچه سبب تنبّه است برای آنها فراهم آورد؛ از اینجا است که فرعونیان را مهلت داد خداوند و نسل موسی علیه السلام را امر فرمود اظهار آیات و بیّات کنند و هکذا جرجیس و شعیب و نوح علیه السلام و غیرهم را تا آنکه حجت به نهایت رسید و مسلم شد عفو و عناد و عدم هدایت؛ در آن وقت عذاب بر آنها نازل فرمود. دیگر از موانع، آنکه بعضی از کفار دارای بعضی از صفات حسنه هستند؛ نظیر سخاوت و جود و اسباب راحتی بندگان حق فراهم آورند و صلّه رحم و امثال ذلک. اینها اقتضای طول عمر و امهال دارد و برای آن حضرت رحمان، آنها را امهال دهد جزاءً لعلهم.

(۱) عَرِم نام استخر و آبگیری که اهل سبا آن را بنا نمودند، یا نام آن دره‌ای که سیل از آن سرازیر گردید و سد را ویران ساخت، یا نام آن موشی که سد را سوراخ کرد، چنان که در قرآن کریم آمده: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ﴾ سبا/ ۱۶ (معارف و معاریف، سید مصطفی دشتی، ج ۷، ص ۳۴۶).
(۲) سوره مبارکه مؤمنون / ۹۹.

(۳) سوره مبارکه مؤمنون / ۱۰۰.

سوّم از موانع که عمده است، آنکه چون قادر مطلق مُخرج حی از میّت است و البته در اصلاّب عدّه کثیر از کفّار و ارحام نساّتهم نطفه‌های حیاتی و پاک هست، لذا حضرت ذوالجلال، امّال فرماید آنها را تا آنکه اصلاّب و ارحام آنها خالی از نطفه‌های پاک گردد. در این وقت اجل سرآید و وعده هلاکت در رسد و غریق دریای هلاکت گردند. پس معلوم گردید که تا اظهار حجّت و بیّنه به نهایت نرسد و اخلاق آنها به درجه نهایت فساد و عناد مبدل نگردد و اصلاّب آنها خالی از نطف پاک نشود، آنها را به درجه هلاکت نرساند.

[بررسی یکی از علل غیبت حضرت ولی عصر (عج)]

و از اینجا معلوم گردید که سبب غیبت حضرت حجت صلوات الله علیه همانا بودن بعضی از نطف طاهره است در اصلاّب و ارحام خبیثه و تا آنها خارج نشود از این نطف، ظهور نفرماید؛ زیرا که وقتی آن حضرت از پرده غیبت طلوع فرماید البته دیّاری از کفار را نباید باقی گذارد و زمین را از وجود خبیث آنها پاک فرماید و تا زمانی که اصلاّب آنها خالی از این نطف نگردد ممکن نشود؛ لذا غیبت آن وجود مبارک طول کشد تا آن وقت که به طور کلی نیک از بد تمیز داده شود و جدا گردند. این است حکمت و فلسفه غیبت؛ اگر چه بعضی حکم دیگر هم در بین هست که خارج از مقصود است و شاید در جای خود ذکر شود؛ انشاء الله. و نیز از اینجا معلوم شد سبب آنکه حضرت خاتم در فتح مکه فرمود هر که در خانه خود ببندد و سلاح جنگ زمین گذارد یا داخل خانه ابی سفیان شود، ایمن است و مثل ابی سفیان با آن عناد با اسلام و هکذا معاویه و امثالهم امّال فرمود و اسلام اینها را قبول فرمود و زمین را پاک فرمود از وجود نحس نجس اینها، همانا بودن بعضی نطف در اصلاّب بعضی از آنها بود که مقتضی آن شد آنها را امّال دهند. و از این قبیل بود در خانه نشستن حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین (عج) و صبر بر بلاء

و ناملایمات اولی و دومی و سومی، و از حق خود گذشت و شمشیر را زمین گذارد. و هکذا صلح حضرت امام حسن علیه السلام و بر خود خریدن آن ناملایمات و ناسزاها شنیدن «یا مذل المؤمنین». و قبول فرمودن حضرت سیدالشهدا علیه السلام که اگر بخواهم عرض کنم از مطلب خارج شود و انشاء الله اگر عمری باقی باشد مشروحاً خواهم نوشت.

اما طایفه دوم، یعنی آنان که اقرار به شهادتین کرده و در عالم ظاهر خود را معرفی به دیانت نموده و لکن تصدیق و عقد قلب که روح اسلام و حقیقت ایمان است ندارند، حضرت احدیت در عالم دنیا معامله اسلام و ایمان فرماید و آنها را شریک مؤمنین فرماید و احکام دیانت را در حق آنها جاری سازد؛ لکن در آخرت جز عذاب و عقاب و نار و جهنم چاره نباشد؛ پس معلوم گردید که نتیجه عمل ظاهری و غیر خالص، فقط در عالم ظاهر است و بیش از این اثر نخواهد داشت؛ لذا فرماید: **«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»**؛^۱ یعنی، آنان که فقط در ظاهر خود را در تحت دین درآورند و دین آنها بی روح باشد، خدای متعال آنها را استهزاء فرماید به اینکه در دنیا احکام دیانت را بر آنها جاری سازد و در آخرت جز نار خبری نباشد و خلاف مقصود آنان شود؛ زیرا که آنان می خواستند حق را استهزاء نمایند. لکن خود را استهزاء کردند و نتیجه عکس بخشید.

و اما طایفه مؤمنین، چون حقیقت خود را در عالم فداکاری و فرمانبرداری و اطاعت درآوردند و بر بلاها صبر کردند، لذا خداوند عالم، آنان را ریاست و تنعم ابدی سرمدی تفویض فرمود و در عالم دنیا هم آنها را مفتخر ساخت؛ زیرا که عالم دنیا را هم حقیقتاً مال آنها قرار داد، نهایت اهل ظلم و جور حق آنان را غصب کردند و بالاخره خواهند گرفت؛ لذا در قرآن فرماید که: «زمین ارث مؤمنین است و در دست کفار و اهل جور

و ستم به نحو عاریتی است؛ برای آنکه آنها یعنی کفار و مسلمان غیر مؤمن چون در اصلایشان نطفه‌های پاک است ارض به دستشان به عاریت هست تا آنکه این نطف از آنها خارج شود.» آن وقت است که اجل در رسد و غضب حضرت قهار مستولی شود بر کفار ﴿إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ﴾^۱ و از اینجا معلوم گردید که کفار و مشرکین و منافقین این اموال که در دستشان می‌باشد از مؤمنین و بندگان خاص خالص است؛ نهایت آنکه به واسطه آن نطف مطهره که در اصلاپ آنان هست و دارا بودن بعضی از آنها بعضی اوصاف حسنه، خداوند آنها را مهلت داده برای جزای اعمال حسنه که از آنها صادر گردیده از روی آن صفات و برای آنکه آن نطفه‌ها خارج شوند؛ بنابراین هر وقت این نطفه‌ها خارج گردد و جزای اعمال حسنه آنها تمام شود، آنها غریق هلاکت گردند؛ مگر آنان که بالاخره توبه خواهند نمود و عواقب امور آنها به خیر خواهد شد؛ البته آنها را هم لازم است بر خداوند عزّت از میانه ﴿مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ﴾^۲ بیرون برد؛ زیرا که اینها هم اهل حق خواهند بود؛ نهایت راه را گم کرده و عنادی در حقیقت ندارند با حق؛ بلکه محب و دوستدار حقند.

و از آنچه گذشت معلوم گردید که طایفه اول و ثانی، یعنی کفار و آنان که در ظاهر مطیع و در باطن کافر بودند، هر دو از اصحاب شمال خواهند بود. و اما طایفه سوم بر دو قسم شوند: یکی آنان که سبقت در جواب نمودند در روز السّ، یعنی کسانی که در جواب ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾^۳ حضرت ذوالجلال سبقت نمودند به تصدیق به ربوبیت، سابقون نامیده شده که عبارت از انبیا و اولیا خداوند باشند؛ طایفه‌ای از پیشینیان و قلیلی از پسین؛ و مراد از پیشینیان، انبیاء سابق بر خاتم مرسلین باشند و قلیل پسین.

(۱) سوره مبارکه اعراف / ۳۴؛ سوره مبارکه نحل / ۶۱.

(۲) سوره مبارکه حمد / ۷. (۳) سوره مبارکه اعراف / ۱۷۲.

یعنی خاتم النبیین و امیرالمؤمنین و صدیقه کبری و اولاد معصومین آنها علیهم السلام که اینها مقربان، نزد مقام ربوبیت باشند.

[تفاوت طینت‌ها]

و طینت قلوب این طایفه از علیین و خاک جنت باشد چنانچه در اخبار وارد است.^۱ لکن از اعلی و صفوت علیین.

و اما قسم دوم شیعه و مؤمنین به طایفه اول باشند و تسمیه به اصحاب یمین شده و قلوب ایشان مخلوق از آن است که انبیا از آن مخلوق هستند و ابدان ایشان مخلوق از **(طین لازب)**^۲ است که ادنی مرتبه علیین است و چون مؤمنون شرکت دارند انبیا و اولیا را در طینت اعلی به حسب قلب، لذا قلوب ایشان شوق و میل اکید دارد و محبت تامه نسبت به اولیا دارند؛ چنانچه اصحاب مشتمه، محبت به یکدیگر دارند از جهت شرکت در خلقت از سجین. و از آنچه مذکور گردید معلوم شد که مراد از سابقون، سابقون در جواب باشند نه سابقون در زمان تا اشکال شود به آنچه بعضی خیال نموده در تفسیر آیه مبارکه **(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)**^۳ از اخبار طینت^۴ چنین استفاده می‌شود که آنان که از طینت علیین خلق شده مجبور در عبادت و فرمانبرداری هستند و مخلوق از طینت سجین، مجبور در مخالفت و نافرمانی و لازمه این جبر و لغویت تکلیف و ابطال ارسال رسل و رفع عقاب است. و همچنین است اخبار عالم

(۱) اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، ص ۲-۳، باب طینة المؤمن و الکافر، حدیث ۱ و ۲.

(۲) سوره مبارکه صافات / ۱۱. (۳) سوره مبارکه واقعه / ۱۰-۱۱.

(۴) آقا جمال الدین خوانساری در این رابطه رساله‌ای بدیع به تحریر درآورده به نام «شرح و تفسیر احادیث طینت» که به چاپ رسیده است.

ذر^۱ و «الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه»^۲ و کذا بعض آیات مثل (فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)^۳ و (وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)^۴ و غیره. اما اخبار طینت، مبین اختیار است نه جبر؛ زیرا که می فرماید: «این دو طینت را خداوند عزّت مخلوط فرمود»^۵ یعنی اقتضای سعادت و شقاوت را در آدم قرار داد تا آنکه هر طرف را خواسته اختیار نماید نه آنکه سلب نماید اختیار را؛ بلی سلب اختیار خواهد شد در صورتی که هر کدام از طینتش علت تامه باشد و اختلاط و امتزاج هم حاصل نشده باشد و این هر دو خلاف مفاد اخبار است؛ زیرا که بعد از فرض امتزاج معنی آن شود که هر کدام از آن دو طینت را تقویت نمود ضعف در دیگر حاصل شود تا آنکه منجر به زوال گردد و البته معلوم است که بعد از اختیار خود و تقویت احدهما اهل همان شود که اختیار کرده و این عین معنای اختیار خواهد بود. بلکه این اخبار مبین «لا جبر و لا تفویض»^۶ خواهد بود؛ برای آنکه می فرماید: انسان برای این امتزاج دارای هر دو مقتضی است اعمال هر کدام در دست خود او خواهد بود؛ خصوصاً با وجود افاضه عقل و شهوت و غضب که اینها هم از مقتضیات اختیار است؛ زیرا که اگر عقل تنها

(۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۶-۱۲.

(۲) در روایت است از حضرت صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه»؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۹ و ۱۵۳ و ۱۵۷؛ نیز تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۱۴ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

(۳) سوره مبارکه ابراهیم / ۴. (۴) سوره مبارکه انفال / ۱۷.

(۵) ر. ک: به اصول کافی، ج ۲، باب طینة المؤمن و الکافر.

(۶) ر. ک: به: کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، صص ۱۵۵-۱۶۰، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب اسلامیة، تهران ۱۳۵۷ ق؛ احتیاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق سیّد محمد باقر موسوی خراسانی، ج ۲، ص ۴۱۴.

افاضه به او شده بود، نظیر ملانکه بود و مجبور در عبادت و اگر شهوت و غضب تنها بود، مجبور در مخالفت؛ و اخبار در عالم ذر و «الشقی شقی فی بطن امه»^۱ نهایت مستفاد از آنها آن است که خالق یکتا، عالم است این چنین یا این یا آن وجود علمی چه را خواهد اختیار نمود و معلوم است که صرف علم ازلی او شخص را از اختیار و امکان اختیار هر کدام از دو طرف بیرون نمی‌برد، نظیر آنکه زید علم داشته باشد که عمرو مثلاً فردا فلان کار را خواهد کرد؛ صرف علم زید عمرو را از اختیار فعل و ترک بیرون نخواهد برد.

و حاصل آنکه اختیار مخلوق یکی از دو طرف فعل و ترک را باعث و سبب گردید که خداوند علم به این نحو از لایق پیدا نمودند نه آنکه علم خداوند سبب شود که مخلوق آن طرف را اختیار نماید تا جبر لازم آید؛ مثلاً چون در حقیقت و واقع عبد اختیار می‌نمود می‌خوردن را که قادر بر خوردن و نخوردن بود لذا حق هم به همان نحو علم پیدا کرد و معلوم است که این نحو علم موجب جبر نخواهد بود؛ زیرا که مستند علم پیدا کردن او اراده و اختیار خود عبد است و معلوم است که اگر عبد بخواهد ترک نماید، می‌تواند. نهایت آنکه ترک را هم خداوند عالم است و هیچ جهل در علم او لازم نخواهد آمد.

و از اینجا ایضاً معلوم گردید مقصود از اخبار تقدیر امور در لیلۃ القدر و غیره. و مراد از نظیر آیه ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۲ آن است که خداوند افاضه قدرت و قوت نموده و به قوه و قدرت او عبد اختیار می‌نماید فعل یا ترک را؛ زیرا که اسباب فعل و ترک، تماماً باید از جانب او افاضه شود تا آنکه عبد قادر، مختار گردد و بتواند طرفین فعل و ترک را اختیار کند. و مراد از نظیر آیه ﴿فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ

(۱) رک به: بحار الأنوار، ج ۵، ص ۹ و ۱۵۲ و ۱۵۷.

(۲) سوره مبارکه انفال / ۱۷.

یَسْأَلُ^۱ تهیه و فراهم کردن اسباب است نه آنکه عبد را مجبور بر یک طرف نماید و سلب اختیار کند از طرف دیگر.

حاصل آنچه از طرف لطیف لازم است به مقتضای لطفش همانا فراهم آوردن اسباب طرفین فعل و ترک و بیان آنکه کدام نیک است و کدام قبیح و اقامه حجت و بیش از این هم خداوند نفرماید، مگر به مقتضای ترحم و آن هم شامل حال آنان شود که قدمی جانب حق بردارند. و اما عالم ذر چه باشد؟ ظاهر از اخبار آن است که خداوند متعال، جمیع اولاد آدم را از بدو خلقت تا قیام قیامت، تمام را به صورت بسیار کوچک در عالم، نمایش داد و به آدم بنمود و از آنها تصدیق به ربوبیت و نبوت و ولایت و قیامت گرفت و با آنها عهد و میثاق فرمود که اگر وفا کردند به این تصدیق آنها را متمتع فرماید به نعم ابدی و اگر وفا ننمودند آنها را معذب فرماید به عذاب ابدی. چنانچه از ظاهر آیات قرآن هم این است که هر که وفا نمود و پیرو حق گردید بعد از ظهور و وضوح، آنان در نعیم دائم باشند و اگر پیروی ننمود مخلّد در نار؛ و معلوم است که دیگر بعد از موت راه فرار و چاره نباشد به شواهد قرآن: **﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾**^۲ و امثالها؛ زیرا که مسلم و مبرهن است که ظرف وفا و مخالفت دنیا است و آخرت فقط دار جزا و ثواب و عقاب است و ممکن است مراد از اخبار ذر ظهور و وجود علمی باشد؛ نمایاندن به آدم هم نمایاندن علمی باشد به رفع حجب از او که همان طور که خود حضرت عزت مشاهده فرمود، آدم هم دیده باشد به علم نه به چشم ظاهر. و معلوم گردید از آنچه گذشت «اخراج حیّ از میت و میت از حی»^۳؛ برای آنکه نطفه دارای اقتضای سعادت و شقاوت، هر دو باشد و چون مختار است پس هر کدام را که خواهد اختیار می نماید

(۱) سوره مبارکه ابراهیم / ۴.

(۲) سوره مبارکه مؤمنون / ۱۰۰.

(۳) اشاره به سوره مبارکه روم / ۱۹؛ **﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾**

و ملزم به تبعیت از پدر و مادر نخواهد بود. به حسب طبیعت اولیه؛ اگر چه به واسطه عوارض در عالم خارج ملزم می‌شود. لکن در همان حال الزام از جهت شبهات عارضه باز اختیار ذاتی به حال خود باقی است؛ چنانچه مشاهده می‌شود که یک نفر بعد از مدت طولانی که در عالم کفر بوده یک دفعه ایمان اختیار می‌کند و هجرت از کفر یا به عکس از ایمان به کفر هجرت می‌نماید و پاکی خود را به ارجاس کفر ملوث می‌نماید.

[تحلیل معنای فطری]

و چون مطلب به اقتضاء رسید شاید توهم شود که بنابر آنکه نفس هر فردی از افراد بشر بالنسبه به ایمان و کفر مساوی و اقتضای هر دو طرف در او باشد پس چه خواهد بود معنای ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الْأَتَى فَطَرَ النَّاسَ عَلَمًا﴾؛^۱ لذا در مقام بیان آن از روی روایات و آنکه مقصود از این آیه مبارکه، منافعی با مطلب سابق نخواهد بود و باید دانست اولاً که اخبار و آیات دیگر هم به این مضمون وارد شده؛ مثل «کل مولود یولد علی الفطره حتی یكون ابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه»؛^۲ و هكذا ﴿وَلَّيْنِ سَلَّطَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾؛^۳ و اخباری که در تفسیر آیه مبارکه وارد است، خالی از سه قسم نیست: یکی آنکه فطرت را تعبیر به توحید فرموده؛ دیگر آنکه به اسلام تعبیر نموده؛ سوم به معرفت. و البته معلوم است که مراد از این فطرتی که توحید است آن میثاقی است که خداوند عالم در روز الست در عالم ذر با اهل عالم فرمود و این تفسیر هیچ منافات با عرض سابق ندارد؛ زیرا که اهل عالم بر مقتضای اولی خود که تسویه باشد باقی؛ نهایت آنکه مقام ربوبیت از آنها عهد و میثاق گرفته که قبول توحید کنند و تصدیق نبوت

۱) سوره مبارکه روم / ۳۰.

۲) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۲۸۱؛ عوالمی الثانی، ابن ابی جمهور احسانی، ج ۱، ص ۳۵.

۳) سوره مبارکه زمر / ۳۸.

و ولایت؛ اگر وفا نمودند، البته حضرت ربّ العزّه هم به وعده خود وفا فرماید و الا فلا. و شاید که مقصود از آیه شریفه، بعد از ضم اخبار وارده به او، آن باشد که خدای متعال، مردم را خلقت فرموده بر فطرت توحیدی؛ یعنی آنکه آنها را مسلط فرموده بر نهج و طریقه توحیدی که طریقه شریعت و حق است و این طریقه مرتکز اذهان آنان فرموده که اگر آنها برخورد به شبهات خارجیّه شیطانی نکنند و اذهان آنان مشوش و مضطرب نشود از خرافات و شبهات باطله، البته بدیهت عقل آنان حکم فرماست بر طریقه حق. لذا است که فرمود در آن آیه ثانی که: اگر ای پیغمبر، سؤال فرمایی آنان را که کیست خالق آسمان‌ها و زمین؟ عرض دارند که: خدای عالمیان؛ با آنکه آنها را فراگرفته شبهات و شهوت و غضب و عصبیت باز از روی ارتکاز اولی و فطرت عقلی جواب دهند به توحید.^۱ لذا در خبر فرمود که: «هر مولودی زائیده شده بر فطرت و طریقه حق، مگر آنکه شبهات آباء و امهات آنها را از این طریقت بیرون برد»؛^۲ که مقصود آن است که: خلقت اولیّه بشر بر توحید است و اسلام، که اگر او را لجاجت اولیّه خود واگذارد و شهوت را منع کند از خود، البته جز توحید و خداپرستی چیزی در او پیدا نشود. و شاهد بر آن اینکه انسان چون نظر کند در عوالم موجودات، مشاهده می‌کند که هر موجودی بالطبع متوجه به منعم خود است و تخلف نورزد از شکر او و کوچکی از او؛ و همیشه در مقام است که منعم خود را بشناسد و حب او را از دل بیرون نکند در هیچ حال، مگر آنکه او را نشناسد؛ و با علم به او، ممکن نشود دست بردارد از حب او؛ مگر آنکه اشتباه کند آن منعم را به دیگری در این حالت پیرو آن دیگری شود. و از اینجا معلوم شود و هر ذی شعوری که اندک تنبّه و تذکری داشته باشد که منعم

(۱) سوره مبارکه زمر / ۳۸؛ سوره مبارکه لقمان / ۲۵.

(۲) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۲۸۱؛ عوالی اللئالی، ابن ابی‌جمهور احسانی، ج ۱، ص ۳۵.

حقیقی او خداوند عالم است البته دست از او برندارد و دنبال دیگری نرود مگر آنکه اشتباه در تطبیق نماید یا آنکه شهوت و غضب او را فراگیرد و خود را از ورطه توحید دور اندازد و دل را متوجه هواهای نفسانی گرداند و غضب و شهوت را نصب العین خود قرار دهد. ولیکن در عین حال اگر از او بپرسند خالق و موجد عالم که باشد، چاره‌ای ندارد جز آنکه جواب دهد خالق یکتای ذات بی‌زوال حضرت احدیت.

و بر فرض آنکه به لسان قال منکر باشد ولیکن به لسان حال هر جزء جزء او با صدای بلند اقرار به توحید و خداپرستی نماید که اگر عارف، گوش قلب را فرادهد خوب استماع می‌نماید؛ و شاهد است و معلوم است که ثواب و عقاب مترتب بر اقرار لسان و قلب است و عمل جوارح و اقرار جوارح فایده ندارد تا منضم نشود به آن اقرار لسان و قلب؛ و انکار لسان و قلب در عالم دنیا قفلی است که در آخرت بر دهان‌ها و زبان‌ها می‌خورد و اقرار اعضاء و جوارح به لسان حال، باعث تکلم آنان شود در آخرت که شهادت بر ضرر نفس دهد؛ ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱ روز قیامت، روزی است که پروردگار عالم، مهر زند بر دهان آنان که برخلاف حق اقدام نمودند و اعمال شنیعه را مرتکب گردیدند و تکذیب جهنم کردند. و به تکلم درآیند دست و پای آنان به حق، بر خلاف و ضرر ایشان؛ و معلوم است که در این حال، چاره نباشد جز اقرار به تقصیر خود؛ کما آنکه در عالم دنیا هم جز اعتراف به تقصیر و خطا بُدّی نباشد؛ زیرا که طرف، یعنی حضرت احدیت، عالم به جمیع خصوصیات و اعمال است و قادر بر آنچه بخواهد در حق اهل عالم به جا آورد و هیچ زحمت و تعذری برای او نیست؛ ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ بدون آنکه معطلی داشته باشد یا احتیاج به اسباب و آلات پیدا کند. نهایت آنکه جهد ما مانع

شده از مشاهده جلال و جمال و قهاریت او؛ لهذا موجب طغیان و سرکشی نادانان فراهم آمد و چون خدای متعال هم تأخیر و امهال فرمود در جزا شاید عبید متنبه شوند، مزید بر علت طغیان گردید؛ به واسطه آنکه ما جاهل نادان بودیم: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا»^۱؛ «الناس موتی و اهل العلم احیاء»^۲؛ «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۳

جهد و عناد و جهود چنان چشم و گوش آنان را گرفته که دیگر قابل اعاده الی الحق و غفران نخواهند بود.

[تفسیر و توضیح یکی از آیات توحید]

چون کلام در فطرت منجر به توحید گردید و چنین معلوم شد که مراد از فطرت توحید است مناسب است که بعض آیات وارده در توحید ذکر شود. از آن جمله آیه شریفه «سُبْحَنَ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبْتَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۴

اولاً الفاظ آیه مبارکه باید معلوم شود و آنگاه در اثر مقصود رویم. اصل آیه یعنی معنی لغوی آن علامت و نشانه را گویند؛ مثلاً اسم، آیه مسمی است؛ یعنی علامت است.

«و فی کل شیء له آیه قد علی انه واحد»^۵

یعنی، در هر چیزی نشانه و علامت و دلیل است بر وحدانیت حق جل و علا و تعبیر به حجت هم شده؛ مثل آنکه منقول است از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: «در آیه مبارکه

(۱) بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳ و ج ۵ ص ۱۳۴؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۷۳.

(۲) دیوان امام علی (علیه السلام)، ص ۲۴. (۳) سوره مبارکه منافقون / ۶.

(۴) سوره مبارکه فصلت / ۵۳.

(۵) بحارالانوار، ج ۸۱ ص ۱۸۴؛ ج ۸۶ ص ۲۶۵؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۶۷.

﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً﴾^۱ یعنی حجت قرار دادیم^۲ و تعبیر به ائمه علیهم السلام شده؛^۳ چنانچه از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «از حضرت امیر علیه السلام که ایشان می فرماید: نیست از برای خدا آیتی بزرگتر از من»^۴؛ و حضرت صادق علیه السلام فرماید: در آیه ﴿أَتُنْكِرُ أَيَاتِنَا... وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ﴾^۵ آنکه مراد از آیات ائمه هدی علیهم السلام باشند.^۶ و معلوم است که اطلاق بر ائمه علیهم السلام از جهت آن است که آنان علامات جلیله و واضحه هستند بر عظمت و ثبوت و قدرته و علمه و در بعض روایات هم به خصوص حضرت حجت عجل الله فرجه تفسیر شده.

علی ای حال در خصوص این آیه مبارکه که محل کلام است، آیات به عموم خود باقی است؛ چنانچه از اخبار معلوم می شود. اما لفظ «افق» در لغت به معنی ناحیه و جانب است. و از این قبیل است آفاق و تاویل او در تفسیرش خواهد آمد.

[نفس و تقسیمات آن]

نفس، و انفس که جمع او است در لغت معانی متعدده دارد؛ گاه اطلاق بر روح شود و گاه بر جسد و بدن و گاه بر حقیقت شی و در اصطلاح اهل معقول هم گاه اطلاق بر ناطقه

(۱) سوره مبارکه مؤمنون / ۵۰

(۲) تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۹۱، مؤسسه دارالکتاب، قم، چاپ سوم؛ کمال الدین و اتمام النعمه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۸ و ۳۰، چاپ دارالکتب الاسلامی، قم، دوم، ۱۳۹۵؛ منتخب الانوار المضئیه، علی بن عبدالکریم نیلی نجفی، ص ۷۶، چاپ خیام، قم، ۱۴۰۱ ق. (۳) کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۴۳۵، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چهارم، ۱۳۶۵ ش؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۴، ص ۳۴۸ و ج ۳۶، ص ۱۰۱.

(۴) کافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۲۰۶؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۹۸. (۵) سوره مبارکه طه / ۱۲۶-۱۲۷.

(۶) کافی، ج ۱، ص ۴۳۵؛ بحار، ج ۲۴، ص ۳۴۸؛ تاویل الآیات، ۳۱۴-۳۱۶.

که حقیقت انسانیت موقوف به او خواهد بود و گاه بر قلب برای آنکه علقه تامه دارد ناطقه به او و گاه بر قوه حیوانی و گاه بر قوه نباتی و گاه بر قوه معدنی؛ و هیچ یک از این معانی، اهمیتش به قدر ناطقهٔ انسانی نباشد و معرفت کنه و حقیقت او برای مردم رسمی غیر ممکن بلکه شناسایی او و معرفت به حقیقتش مختص است به یک عده مردمی که وارسته از عالم حیوانیت و شهوت باشند که آن را اولیاء خداوند و سابقون در طریق معرفت گویند؛ مثل علی بن ابی طالب علیه السلام و نظیر او؛ و کسی را نرسد که قدم در این میدان گذارد. و معلوم است که هر که قدم گذارد و دو بال علم و عمل با او همراه شدند و تمام مراتب سیر را طیران نمود و کمال معرفت به نفس پیدا کرد، البته خدای خود را به آن قدر که ممکن باشد شناسایی، شناخته؛ چنانچه فرمود مولی الموالی علی بن ابی طالب علیه السلام که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه».^۱ و بعد از آنکه معلوم گردید که حقیقت نفس برای ما غیر معلوم و ممکن نشود ما را که علم به او پیدا نماییم، چنانچه حضرت ذوالجلال فرمود: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾؛^۲ لذا در مقام بیان آثار و علامات او به قدر احتیاج برای شرح مقصود به مرتبه‌ای که در خور فهم حقیر است تکلم نماییم. و آن نفس بنابر آنچه اهل معرفت بیان فرموده عبارت است از: یک جوهر لطیف ربانی روحانی که از برای او تعلق تامی هست به قلب صنوبری که در جانب یسار صدر واقع است و این نفس حقیقت انسانی است و ادراک و علم از او است و اوامر و نواهی حق، توجه به او دارد و از برای او دو دسته لشکریان و اعوان است؛ یک دسته محسوس که دیده می‌شوند؛ مثل چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و دسته دیگر آنان که

۱) بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۹۹؛ غررالحکم، ص ۲۳۲.

۲) سوره مبارکه اسراء / ۸۵

دیده نخواهند شد؛ مثل شهوت و غضب و حس مشترک و واهمه و خیال و حافظه و مفکره که هر فردی از این دو دسته خلقت شده برای خدمت به نفس و هر کدام را امر نماید باید از امر او تخلف نرزد و همیشه منتظر فرمان نفس باشند تا چه امر فرماید، اطاعت نمایند و معلوم است که تمام این اعضاء و قوا برای تعالی و ترقی نفس ایجاد گردیده که اصل بدن، مرکب اوست. و هر کدام از قوا و اعضا جنودی هستند که حضرت رحمن برای او تهیه نموده تا آنکه نفس به واسطه آنها به کمالات مقدرة خود برسد و به سرکردگی و فرمان وی تمام قوا را قرار داد برای او عقل را که عبارت است از: کلی الهی و نفس ملکوتی؛ و در مقابل قرار داد قوه شهوانی و نفس حیوانی که ظلمت و جهل محض است. و معلوم است که جنود نفس به واسطه این دو رئیس بر دو قسم شده: قسمی مطیع این و قسمی مطیع آن. و شاهد بر این عرایض، بعض اخبار اولی کافی و معلوم است که نفس یا منقاد شهوت می شود، یعنی تمام جهات خود را به دست او می دهد و او را فرمان فرما می نماید و یا آنکه هر دو را به نحو تساوی، مقدم می دارد و به این معنی گاه فرمان این را مقدم می دارد و گاه آن را؛ و یا آنکه سر، دست عقل می سپارد و خود را تابع آن قرار می دهد. و معلوم است که در صورت اول که مطیع شهوت گردید و خود را در دریای تاریکی و ظلمت فروبرد و در پس پرده و حجب حیوانی قرار گرفت در این حال چشم او نابینا و متصل در مقام امر بشود، بدی درآمد ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^۱ تمام کفار و معاندین حق و منافقین ﴿مُضْطَوَّبٌ عَلَيْهِمْ وَ الضَّالِّينَ﴾^۲ از این فرقه باشند و مجموع را اصحاب شمال نامیده قرآن مجید. ﴿وَأَصْحَابُ الشَّامِلِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِلِ﴾^۳ ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ

(۱) سوره مبارکه یوسف / ۵۳.

(۲) سوره مبارکه حمد / ۷.

(۳) سوره مبارکه واقعه / ۴۱.

قَرَارٍ^۱ (وَأَصْحَابُ الشَّعَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّعَالِ: فِي سَمُومٍ وَحُمِيمٍ؛ وَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ؛ لَا بَارِدَ وَلَا كَرِيمٍ؛ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ؛ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنِثِ الْعَظِيمِ؛ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَوْذَا مَثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ؛ أَوْ أَبَا نَسْنَا الْأَوَّلُونَ^۲)^۳ و در صورت ثانی که گاه پیرو عقل و گاه عقب شهوترانی و هواپرستی و فوراً عقب این عمل متألم شوند و خود را سرزنش نمایند، نفس لواحه نامیده شده؛ چنانچه فرماید: (لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ)^۴؛ یعنی، نفسی که همیشه در مقام ملامت خود باشد گرچه در مقام کوشش در عبادت هم باشد. و این دسته از مردم آن کسانی باشند که مطیع و منقاد انبیاء و اوصیاء و عابد و شاکر ربوبیت و البته مقام آنان هم مختلف به اختلاف علم و عبادت و اتقیاد تا آنکه به نهایت مراتب بندگی رسد و مقام قربان الهی را نزدیک کرده و در صورت ثالث که قوه جهل حیوانی و شهوت را به طوری که از ریاست و فرمان فرمایی دور نموده و فقط نظر عقل را گرفته و پیرو او است؛ هر چه را بخواهد بجا آورد به نظر عقل می‌رساند و با او مشورت می‌نماید و هر چه عقل دستور دهد همان را به مقام عمل گزارد، چنین نفسی را مطمئنه گویند؛ زیرا که اضطراب و مخالفت مولا برای او در هیچ وقت اتفاق نیفتد؛ زیرا که پیش روی او عقل است و عقل هیچ وقت اجازه مخالفت حق به او ندهد. چنانچه فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ: ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي؛ وَادْخُلِي جَنَّاتٍ)^۵ و از این آیه مبارکه ظاهر آید که نفس مطمئنه راضیه و مرضیه هم نامیده شده؛ زیرا که راضی است به آنچه حضرت ذوالجلال برای او مقدّر فرموده باشد و مرضیه است؛ زیرا که خلاق عالم از او راضی است. برای آنکه در مقام مخالفت برنیامده و همیشه در مقام است که رضایت حق را به دست آورد. و چنانچه در آیه دیگر

(۱) سوره مبارکه ابراهیم / ۲۶. (۲) سوره مبارکه واقعه / ۴۱-۴۸.

(۳) سوره مبارکه قیامه / ۲. (۴) سوره مبارکه فجر / ۲۷-۳۰.

فرماید: (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ) ^۱ و (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) ^۲ در شأن این طایفه نازل شده؛ یعنی، آنان که پیشی گرفته در جواب (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ) ^۳ اکرم موجودات عالمند. چنانچه فرماید: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) ^۴ آیات و اخباری که در شأن این طایفه وارد شده «لا تعد و لا تحصی» ^۵ است که اگر ذکر شود آنچه مقصود است از دست رود لذا بر این مقدار اکتفا گردد.

و باید دانست که ملهمه، مختص به یکی از این سه طایفه نیست و غیر اینها یعنی شق چهارم هم نیست؛ بلکه شامل هر سه طایفه است؛ چنانچه از ظاهر آیه مبارکه معلوم می‌شود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) ^۶ و فی الجمله باید دانست که اگر دیگر هم در قرآن یا غیر آن دیده شود، خارج از این طوایف ثلاث نباشد.

مطلب دیگر آنکه معلوم است مرتبه جماد، دارای نفس نخواهد بود و بدیهی است که فقط دارای یک قوه طبیعی است که تعبیر از آن به جاذبه و دافعه می‌شود و از این مرتبه که تجاوز نمود و به مرتبه نبات رسید نفس نباتی در او ایجاد می‌شود و به واسطه این نفس، تسلط بر جماد و متصرف در او خواهد بود و چون ترقی نماید و مرتبه حیوان را حائز بشود دارای نفس حیوانی و مسلط و متصرف در جماد و نبات.

و از این مرتبه نیز اگر ترقی کرد و مقام بشر را حائز و فائز گردید، دارای نفس آخری شود مستی به ناطقه و اگر از این مرتبه ترقی و تعالی پیدا کرد و به مقام انسان رسید البته مسلط بر جمیع مادون خود شود و در این حال دارای نفسی گردد که مستی به کلیه یا

(۱) سوره مبارکه بینه / ۸ (۲) سوره مبارکه واقعه / ۱۰-۱۱.

(۳) سوره مبارکه اعراف / ۱۷۲. (۴) سوره مبارکه حجرات / ۱۳.

(۵) بی شمار و فراوان. (۶) سوره مبارکه شمس / ۷-۱۰.

کلی الهی خواهد بود. و هر چه ترقی نماید بعد از آنکه این مقام را فائز گردید همانا ترقی و توسعه در این کلیه الهی خواهد بود. نهایت حجب و آستار طبیعت را از خود دور خواهد کرد تا آنکه به جایی رسد که هیچ از او مانع و رادع نخواهد بود و به هر نحو تصرف که خواسته باشد به اذن پروردگار خود در موجودات عالم کون و فساد بنماید.

[توضیحی پیرامون کلام علی علیه السلام به کمیل]

چون کلام به اینجا انجامید، متعرض حدیث کمیل بن زیاد از حضرت علی علیه السلام شوم؛ زیرا که دلیل بر عرض حقیر و مشتعل بر مطالب عالیه است.

کمیل می گوید: خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و عرض کردم: بشناسان به من نفس مرا. حضرت فرمود: ای کمیل، کدام نفس را اراده کرده ای؟ عرضه داشتم: ای مولای من مگر جز یک نفس، نفسی هست؟ فرمود: ای کمیل، جز آن نیست که نفس، چهار قسم است. از اینکه حضرت کلمه «انما» آورد و فرمود: «انما هی اربع»، خوب معلوم می شود انحصار نفس بر چهار قسم و اینکه جماد دارای نفس نیست؛ زیرا اگر بود حضرت منحصر نمی فرمود بر چهار با کلمه حصر. نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و کلیه الهیه. و از برای هر کدام از اینها پنج قوه و دو خاصیت است.

پس، نامیه نباتیه از برای او پنج قوه است: ماسکه و جاذبه و هاضمه و دافعه و مریه و از برای او دو خاصیت است، زیاده و نقصان. و انبعاث او از کبد است؛ یعنی، مرکز تولید او در حیوان از کبد است و از کبد ساری و جاری در سایر اعضا و جوارح خواهد شد. و این نفس نامی نباتی، شبیه ترین چیزهاست به نفس حیوانی.

و از برای حسیه حیوانیه نیز پنج قوه است: سمع و بصر و شَمّ و ذوق و لمس و از برایش دو خاصیت است: رضا و غضب و انبعاث او از قلب است و این شبیه ترین چیزهاست به نفس درندگان.

و ناطقهٔ قدسیّه، برایش پنج قوه است: فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت و نیست از برای او انبعاث و این شبه آنها است به نفس ملائکه و از برای او دو خاصیت است: نزاهت و حکمت.

و کلیّه الهیّه، برای او پنج قوه است: بقاء در فناء و نعیم در شقاء و عزّت در ذلت و فقر در غنا و صبر در بلاء. یعنی: چون خود را در دنیا فانی می‌نماید و کناره جویی از دنیا می‌نماید و شهوت و غضب را از خود دور می‌نماید و «موتوا قبل ان تموتوا»^۱ را نصب العین خود قرار می‌دهد و در مقابل حضرت ذوالجلال خود را تابع و لاشیء محض می‌بیند و بالاخره از ورطهٔ دنیا با تمام قوا خود را دور نماید؛ در عین این حال، بقاء ابدی و ظهور سرمدی برای او پیدا شود و سلطنت بر مادون خود پیدا کند و تنگ دستی خود را در عالم دنیا و بیچارگی و فقر را نعمت و تنعم؛ و ذلت و کوچکی کردن نزد حق را عزّت خود می‌بیند و توجه به دنیا به او؛ و کثرت دنیوی را فقر خود می‌داند به سوی خداوند خود؛ و در بلاها و شدائد صابر و شاکر حضرت احدیّت است.

و از برای او دو خاصیت است: حلم و کرم و این آن نفسی است که مبدأ او از جانب خداوند است و به سوی او بازگشت خواهد نمود. چنانچه خداوند عالم فرماید: ﴿فَتَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِنَا﴾^۲ و اما عود و بازگشت او چنانچه فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۳ و عقل واسطه بین تمام قوی و نفوس است تا نگوید احدی از شما مگر به قیاس معقول.

(۱) بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۱۷؛ ج ۶۹، ص ۵۷.

(۲) سوره مبارکه تحریم / ۱۲.

(*) منه رحمه الله: از تمسک حضرت به آیه مبارکه معلوم می‌شود که کلمه الهیّه، همان نفس مطمئنه است.

(۳) سوره مبارکه فجر / ۲۷-۲۸.

و ممکن است یک امر از جزء اخیر این حدیث استفاده شود و آن این است که: چون حضرت در بیان کلمه الهیه تمسک به آیه **﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ﴾** فرمود از اینجا معلوم می شود که نفس مطمئنّه، همان کلمه الهیه است و آن هم مشخص است به انبیا و اولیای الهی که تعبیر فرمود از آنان **﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾**^۱ و در غیر آنان نخواهد بود، گرچه بر حسب استعداد، تمام افراد بشر قابل این نفس کلی هستند و ممکن است تمام این مرتبه را فائز گردند؛ لکن موقوف است به تکمیل مراتب مادون آن و این امری است که اختیاری خود افراد است و تارنج نبرد و خود را تکمیل ننماید به اختیار خود به آن مرتبه عالیه برخورد نکند.

و برای رفع توهم، اشکالی که در ذهن خلجان نماید عرضه می دارم که گرچه ماها مشاهده می کنیم بعضی افراد بشر را که خداوند به سن طفولیت این مقام را عنایت فرموده؛ مثل حضرت عیسی بن مریم و ائمه علیهم السلام و اشکال می شود برای ما، اگر ممکن نبود فائز شدن به این مرتبه تا به اختیار خود تکمیل مرتبه مادون بنماید، چگونه این عده رسیدند؟ و لکن بعد از اندک تأمل، جواب او ظاهر می گردد برای شخص از اخبار ذرّ و با غمض عین از اخبار ذرّ ممکن است گفته شود که: چون حضرت ذوالجلال عالم به عواقب امور، می داند که کدام از افراد، خود را تکمیل می نماید و در مقام عمل و معرفت هستند و خود را از ورطه هلاکت نجات خواهند داد و به شاهراه هدایت خواهند رسید. لذا توجه تام به آنان دارد و آنان را برمی گزیند و اختیار می کند بر سایر مخلوق و امام و پیشوای دیگران قرار می دهد؛ زیرا که مردم محتاج به دلیل و هادی هستند و اگر خداوند این عنایت را نفرماید باعث اضلال جمیع افراد، حاصل آید و با وجود اینها در مرتبه اولی

فقط مرتبه فهم ذاتی و فطری است که خود باید از روی این فهم و ادراک عمل نماید و تهذیب اخلاق کند و آنگاه که تکمیل شد، افزوده شود به او آنچه را که باید و شاید.

[آیات آفاقی پروردگار]

بعد از معلوم شدن این مقدمه بر سر سخن رویم آیاتی را که در اطراف و اکناف عالم، خدای متعال ظاهر و هویدا فرموده که علامت و نشانه و دلیل بر ثبوت و توحید و عظمت و قدرت و علم حضرت ذوالجلال دارند «لا تعد و لا تحصی». و لذا فرموده اند: «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق». ^۱ از جمله آنها حرکت کواکب و شمس و قمر است که به نظام اتم و اکمل و احکم در حرکت و هیچ تغییر در حرکت آنها پیدا نشود که اگر آنی تغییر نماید، نظام عالم به هم خورد و اگر تمام اهل عالم جمع شوند و بخواهند انتظام در او بدهند، ممکن نشود. تعیین اوقات و اصلاح نباتات و تنظیم امورات، تمام حاصل آید برای مخلوقات از روی این حرکت؛ و فائده اش بسیار. لذاست که در آیات بی شمار قرآنی اشارت فرماید به این دو آیت از باب اهمیتش از برای خلق؛ مثل ﴿وَايَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَاِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾ ^۲ و ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾ ^۳ یا در جای دیگر فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ﴾ ^۴؛ یعنی، هیچ وقت در سیر خود سستی نمایند و ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا؛ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّيَهَا﴾ ^۵ و غیر ذلک از آیات وارده در شأن شمس و قمر. و از این آیات ظاهر می شود که شمس و قمر

۱) این عبارت در بیانات علامه مجلسی در بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷ آمده است. همچنین در آداب الصلاة حضرت امام خمینی رحمه الله علیه به نقل از جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی، ص ۸، ۹۵، ۱۲۱؛ شرح لاهیجی بر گلشن راز، ص ۱۵۳ نقل گردیده است.

۲) سوره مبارکه یس / ۳۷. ۳) سوره مبارکه یس / ۴۰.

۴) سوره مبارکه ابراهیم / ۳۳. ۵) سوره مبارکه شمس / ۱-۲.

متحرکند و منافات هم ظاهراً نداشته باشند با قول بعضی که می‌گویند: حرکت مال زمین است؛ زیرا که بالحس مشاهده کرده که زمین متحرک است. و اما آنکه می‌گویند: شمس دارای حرکت نباشد، بلکه ثابت و تمام سیارات به دور او می‌گردند، دلیل ندارد و برهان عقلی موافق آن اقامه نشده و ظواهر شرع هم دلالت بر خلاف آن دارد؛ مثل آیات مذکوره و غیر آن.

بنابراین اگر حرکت زمین، بالحس ثابت گردید البته ممکن است قائل شدن آنکه هر دو در حرکت هستند، چنانچه بعید هم نیست که چنین باشد و علی ای حال این جزء اعتقادات شرعی ما نخواهد بود و زیاد پافشاری کردن لازم نیست و فی الجمله معلوم است که این دو آیت، دو نعمت بزرگ الهی است بر تمام مخلوقات که حضرت احدیت از باب لطف و مرحمت، امتنان مخلوقش نهاده، چه فواید بی‌شمار که بر وجود این دو مترتب و موجودات بهره‌ور شوند و از اعظم نعم و آیات است نور و حرارت این دو؛ زیرا که از نورشان تولید شب و روز گردد و تعیین اوقات شود و شهر و سنین حاصل آید و ظلمت را برطرف نماید تا آنکه مردم بتوانند زندگانی کنند و تحصیل اسباب حیات برای خود نمایند؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَاسَأَ وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا﴾^۱ و در سورة یونس، آیه پنجم فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَقُونَ﴾^۲ و حرارت شمس چقدر فواید که بر او مترتب است؛ نضج اثمار و نبات و اشجار و ابدان، تمام به واسطه حرارت شمس است؛ ﴿وَ سَخَّرَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى

(۱) سورة مبارکه فرقان / ۴۷.

(۲) سورة مبارکه یونس / ۵-۶.

يُدِيرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ^۱ و چقدر بر وفق حکمت که هر روزی از موضع معین طلوع و به مرکز معین غروب که باعث تولید فصول اربعه به واسطه این اختلاف سیر که ایجاد فصول می نماید؛ چقدر آثار عظیمه و نتایج بی حساب بسط و قبض اعضا و جوارح و اشیاء از قبیل نبات، معدن، حیوان برای این اختلاف و به واسطه این بسط و قبض؛ جریان رطوبت در معدن و احجار و ماء در نبات و اشجار و دم در حیوان و پس از آن حرارت شمس را به خود گرفته و دستگاه طباحی در موالید ایجاد شده و به نحو منظم آثار هوایی و ناری و مائی و خاکی در موالید از این اختلاف سیر ظاهر آید.

از اینجا خوب معلوم می شود شدت ربط این آثار و امور به یکدیگر و تنظیم عالم و قصور فکر ما که ابداً فکر نداریم و به نحو تقلید، بعضی مزخرفات و خرافات را از روی جهل می گوئیم که مقتضای طبیعت اشیاء است و خود را در عقب جهال و نادانان و شهوت پرستان انداخته، کورکورانه خود را در چاه های بی ته و دریا های بی حد، هلاک می نماییم و ابداً نظر در آیات و شواهد ربوبیت نیفکنیم، کجا می تواند طبیعت غیر فایده بی شعور چنین تنظیم و دستگاه مرتب ایجاد کند که سر تا پا تمام حکمت و مصلحت و یکپارچه علم و ارتباط است؛ نهایت آنکه ما خبر از جایی نداریم و بی بهره از معرفت و علم و هنر و فقط با مادر خاکی و طبیعت دست در آغوش یکدیگر کرده و ابداً برای فکر در امور حاضر نیستیم.

و فی الجمله گاه گاه خسوف و کسوف در عالم شمس و قمر ایجاد شود که از جمله آیات و شواهد صانع عالم است؛ چنانچه حضرت رسول ﷺ در وفات حضرت ابراهیم ؑ فرزند خود، فرمود و این موهومات واهی که بعضی در خسوف و کسوف گفته اند، ابداً ملاک ندارد و لازم به ذکر آنها نخواهد بود و بهتر اعراض از این گونه حرفها است.

[باد آیتی از آیات الهی]

و از جمله آیات و دلایل الهی باد است؛ چنانچه فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا يَنْفِثُ بِهِنَّ رَحْمَتَهُ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِّتُهُ لَيْلَدٍ مِّمَّنْ بَشَرًا فَنَزَّلْنَا بِهِنَّ الْمَاءَ فَأَخْرِجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾^۱؛ یعنی، خدای عالمیان، آن کسی که فرستاد بادهای را تا بشارت باشد در پیشگاه رحمتش و یا آنکه نشر داد ریاح را در پیشگاه رحمتش تا آنگاه که حمل کرد ابرهای سنگین را و راندم آن را از برای شهر مرده؛ پس نازل فرمودیم به او آب را و آنگاه بیرون آوردیم به او از هر ثمره. مراد از رحمت در این آیه شریفه و آیات دیگر که به این مضمون است، باران باشد. باد صبا به هیجان آرد ابر را و باد شمال جمعش نماید و باد جنوب جلبش کند و باد دبور متفرقش سازد. عجب آیت بزرگی است این باد که به قدرت حضرت احدیت باعث بر تولید ابر و تزیل باران که آن هم یکی از آیات عظیمه است و هكذا تصفیه هوا به واسطه باد باشد که اگر باد نوزد، هوا به اندک زمانی چنان کثیف شود که ابداً قابل زیست نباشد. اگر به نباتات و اثمار برخورد آنها را تلطیف و نضج دهد و اگر به حیوانات برخورد باعث جریان خون آنها شود. گاه باد صرصر^۲ شود و مهلک قوم عاد گردد. گاه باد خزان شود و باعث انجماد خون در

(۱) سوره مبارکه اعراف / ۵۷.

(۲) در فرهنگ معین باد سخت و سرد معنی شده است و در کتاب «قصه‌های قرآن» آمده است: خدای سبحان بادی بسیار شدید بر قوم عاد مسلط گرداند که هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان وزیدن گرفت و همان گونه که درخت نخل میان تهی از ریشه کنده می‌شد، بدن‌های آنان از جا کنده شد و بر زمین کوبیده می‌شد و بدن‌هایشان قطعه قطعه گردید و همگی نابود شدند. (قصه‌های قرآن، محمد جواد مهری، مشرقین، قم، اول، ۱۳۸۱، ص ۸۳).

حیوان و نائم ساختن روح نباتی آن و هر چه گل و ریحان است تمامی را خشک و برگ‌های درختان را سرنگون سازد.

گاه بوزد و بیدارکننده نبات و حیوان باشد و لکن باید دانست که آن باد و هوایی که حیوان احتیاج دارد آن است که جزء اکسیژن او زیادتر باشد از ارتاش؛ عکس نبات. و گاه ابر را از هم متفرق سازد و گاه جمع‌آوری کند، گاه مه‌لک و گاه مدد حیات؛ بلکه باعث بر حیات. و حاصل، محرک کشتی حیات موجودات عالم و نجات دهنده از گرداب‌های هلاکت باشد به شرط آنکه طوفان نشود و ناخدا هم نابلد نباشد که در حین طوفان یا قبل از آن کاری کند و اسبابی فراهم آورد که در حین آن کشتی غرق شود. آی بیچاره! خود را حفظ کن! مبادا طوفان صرصر تو را فروگیرد؛ دیگر راه فرار نگذارد؛ آن وقت است که دریغ می‌خوری و چاره نداری؛ علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.

و علی‌ای حال، یکی از آیات الهیه همانا باد است؛ لذا در قرآن مجید مکرراً اشاره می‌فرماید و ما را متنبه می‌سازد و آثار و نتایج او را بیان می‌فرماید، شاید ما اهل فکر شویم و خود را از ورطه هلاکت کفر و شرک نجات دهیم. و آنچه می‌گویند که تولید باد از آن شود که هوای یک مرکزی به واسطه حرارت تصاعد نماید لذا هواهای مرکز دیگر فشار آورد که آن گز^۱ را پر کند از این حیث تولید باد شود، این حرف منافی با آیت بودن باد و ارسال آن از طرف حضرت احدیت ندارد؛ بلکه این بیان، مزید بر مقصود شود و نتیجه به دست آید؛ زیرا که ایجاد اصل کره هوایی بر اطراف کره خاک به ید قدرت حضرت ذوالجلال است. عجب حکم محکم متقنی در ایجاد هوا به کار برده که عقل هر ذی عقلی متحیر و مبهور است. اگر این کره هوایی نبود، بقاء حیوان و نبات و تکون

معادن ممکن نبود. کدام طبیعت بی شعوری، شعورش رسد که این هوای کثیر الفائده را ایجاد کند که حتی سنگ که پست ترین معادن است خلقتش موقوف بر هوا است؛ لذا است که می فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ﴾^۱، یعنی، فرستادیم بادهایی که اشیاء را باردار می کند. ﴿فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْشَقِّيْنَا كُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾^۲ و پس از آن ایجاد آب فرمودیم و از آسمان انزال کردیم؛ پس بر شما بنوشانیدیم و حال آنکه نبودید از جمله جمع آورندگان و ایجادکنندگان آب؛ بلکه منحصر است به حضرتش و احدی قدرت چنین عملی ندارد که به واسطه ارسال باد، بیافریند آب و انزال فرماید و از او ایجاد هر موجود نماید. این است که از بعض اخبار چنین استفاده می شود که: مواد خلقت هر موجود در آب سماوی است و از آن تعبیر به نطفه گردیده است. بعضی آقایان چنین می گویند که باران و برف نیست، مگر همان بخارهایی که از زمین و دریا متصاعد می شود به واسطه تابش حرارت بر آب های زمین و در هوای بسیار سرد باز منقلب به آب می شود و به زمین عود کند؛ و لکن اولاً این حرف ابداً مبنی ندارد، و بر فرض آنکه چنین هم باشد نسبت به بعضی از آب ها است که از طرف بالا می آید و از کجا ثابت شده که تمام آب ها چنین است با آنکه قدما و متجددین از حکما قبول دارند که در غیر از زمین هم آب یافت می شود؛ اما قدما قائل هستند که در افلاک هم مواد مانی هست و اما متجددین می گویند در بعض کرات و کواکب، چنانچه استکشاف شده، دریاها و کوه ها و کره هوایی موجود است.

و علی ای حال، احتیاج به نقل از آنان نخواهد بود؛ زیرا که در شرع ما ظواهر آیات و بعض اخبار ایضاً دلالت دارد بر آنکه آب از آسمان نازل می شود و بالخصوص مواد

منوی ایجاد هر موجود. و از طرف آقایان هم برهان قطعی ثابت نشده تا آنکه ما را بتوانند ملزم کنند بر حرف‌های بی‌مغز خود؛ خصوصاً بعد از آنکه بعضی چنین استکشاف کرده که اصل مواد مائی از طرف علو است.

و از صادق آل محمد علیه السلام چنین وارد شده، چنانچه علی بن جعفر نقل می‌کند از آن حضرت که فرمود: «به درستی که نطفه از آسمان واقع شود به سوی زمین بر نبات و ثمر و شجر؛ پس می‌خورد او را مردم و بهایم؛ پس جاری می‌شود در آنها»^۱ و در اخبار وارده راجع به احوال قیامت چنین دارد که از آسمان باران بیارد بر زمین؛ چنان بارانی که مثل نطفه است و به واسطه این اعضا و جوارح هر کسی جمع شود و به حالت اولیه خود برگردد. و در قرآن مجید هم چنین فرماید که: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾^۲ از آسمان، آب پاک و پاک کننده نازل کردیم؛ بلکه می‌توان گفت: بنابر آنکه آب منحصر باشد به آب زمین، بالاخره باید منجر شود به تمام شدن آب؛ زیرا که به توسط هوا و حرارت، کم شود تا آنکه تمام شود و هکذا باید دریاهای اطراف زمین همیشه رو به تنزل باشد و حال آنکه دیده می‌شود که در بعض سنوات بی‌اندازه طغیان می‌نماید و همچنین اگر بنا بود که این آب‌ها که از آسمان می‌آید، همان بخارات دریاهای و زمین باشد، باید به یک میزان باشد، یا در وقت تابستان زیاده‌تر باشد بر حسب عادت؛ زیرا که شدت تبخیر آب در آن وقت است و همچنین باید احتیاج به ابر نباشد و حال آنکه نادر است بلکه وجود ندارد باران بدون ابر.

و بر فرض محال که گفته شود باران و برف از بخارات مائیه تولید شود معروض می‌داریم خدمت آقایان، اصل ایجاد کرة هوایی در اطراف زمین و حفظ از پراکندگی

(۱) بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۳۶۸؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

(۲) سوره مبارکه فرقان / ۴۸.

و حال آنکه هوا از موجوداتی است که میل شدید به پراکندگی و تفرقه دارد از اعظم آیات خدا است؛ زیرا که هیچ طبیعتی نیست که اقتضای چنین عمل نماید و ایجاد هوای به این پر فایده‌ای کند و او را حفظ کند از تفرقه؛ بلکه مقتضای طبیعت عکس این است؛ قدرت کامله الهی رامی خواهد که ایجاد مغناطیس و قوهٔ انجذاب فرماید مابین خاک و هوا و ماء و غیره و این‌ها را به یک تنظیم تمام مرتب فرماید به طوری که به صورت یک حیوان ذی روح شود، تمام این عالم کون و فساد یا به صورت یک کارخانه بسیار منظم و مرتب که اگر یک جزء آن فاسد شود، تمام آن به هم خورد و اگر عضوی از او مرضی پیدا کند تمام اعضاء و جوارح او متزلزل و مریض گردد و محتاج به یک طبیب ماهر گردد.

خیلی عجب است از اشخاصی که اگر بخواهند یک خانهٔ ناقابل بنا کنند، محتاج به مهندس و معمار و بنا و عمله خواهند بود و ممکن نشود که این خانه را بدون اهل فنون مختلفه بنا کنند یا آنکه خود آن شخص بدون مقدمه و تعلّم بتّایی و هندسه و غیره بنا کند؛ بلکه اگر بخواهد یک دیواری بنا کند تا اهل علم و فنّش نشود یا اهلش را نیامورد ممکن نشود بنای این دیوار. چنین شخصی چگونه می‌گوید این تنظیم و ترتیب که هر جزئی از آن چه حکمت‌های «لا تعد و لا تحصی» به کار برده شده، عمل یک طبیعت بی‌شعور است؛ واقعاً باید حماقت به نهایت برسد تا آنکه چنین حرفی را بزند. حقیر گمان ندارم کسی در عالم از روی عقیده و یقین بگوید بلکه اگر از لسان کسی صادر شود البته یا شوخی می‌کند یا آنکه می‌خواهد بداند طرف چه می‌گوید؛ ولیکن در واقع عقیده‌مند است به مبدأ قادر حیّ متکلم و قهار و می‌داند که چنین دستگاه منظم بدون چنین مبدّایی محال و غیر ممکن است.

[تجلی علم و حکمت الهی در زنده شدن زمین به گیاهان]

در یک نبات بین چقدر حکمت و دانش بکار برده شده که قابل احصا نخواهد بود؛

﴿إِنِّي اللَّهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ و البته معلوم است که یکی از آیات واضح الهی احیای ارض مرده است و رویاندن نباتات و اشجار بر او و خلق ازواج از نبات الارض و از انفس و از آنچه بشر را نرسد علم به او ﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَيَسْتَكِلُونَ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مَيْنَ الْقَيْئُونِ لِيَتَّكِلُوا مِن نَّمْرِهِ وَ مَا عَمِلْتُهُ أَتَدْرِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِن أَنْفُسِهِمْ وَ يَمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

یکی از آیات از برای مردم بر عظمت و قدرت کامله الهی، ارض مرده است که احیاء فرماید حضرت رحمن و بیرون آرد از او دانه را؛ پس از آن مردم می‌خورند و قرار داده در آن باغ‌هایی از درخت خرما و انگور و بجوشانده در او از چشمه‌ها تا آنکه بخورند از ثمره او و آنچه عمل کند دست ایشان؛ آیا پس از این همه نعمت‌های الهی شکر او نکنند؟ منزّه است آنکه ایجاد فرمود اصناف موجودات را دسته‌ای نباتات ارض و دسته دیگر از نفوس موجودات و دسته سوم از آنچه که علم شما به او نرسد.

بین حضرت ذوالجلال، خاک تیره و ظلمانی و ضعیف را مطیع روح نباتی قرار داد و این روح دست او را گرفته، از مقام تیرگی و ضعف بیرون آرد و او را به مقام غنیج و دلالت و طَرَب نباتی برساند و چه اشیاء لطیف از این خاک به این پستی بیرون آرد؛ و هکذا نبات چون نسبت به حیوان دارای ضعف و ناتوانی داشت او را مطیع حیوان قرار داد و اسباب انقیاد و اطاعت را برای او فراهم آورد؛ لذا این حیوان دست نبات را گرفته و او را به مقامات عالیّه حیوانی رسانیده؛ و هکذا حیوان را چون مقامش مقام جهل و نادانی و شهوت است و مصالح و مفاسد خود را نمی‌داند، لذا او را در تحت فرمان روح

انسانی که به حسب علم و قدرت قوی تر است، قرار داد و آن هم به واسطه اطاعت و اتقیاد به مقام شامخی رسید و چون در انسان هم ضعف و سستی هست از آنکه **﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾**^۱ او را تحت فرمان روح نبوت و ولایت قرار داد تا آنکه به واسطه اطاعت از این روح قدسی الهی به درجات عالم ملکوت پرواز نماید، لذا فرمود:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲

حال مشاهده نما هر کدام از این مراتب مادی، گردن زیر بار مافوق خود درنیاورند و مقام عبودیت حق را اتخاذ نمایند و فرمان الهی را کنار گذارند و در شاهراه هدایت نروند، ناچارند از آنکه در طرق مخوفه دچار کوه‌های ظلمت و صحراهای پر از درنده و چاه‌های مملو از مار و مور گرفتار شوند و ابداً چاره نداشته باشند. چنانچه در حق آنان فرماید: **﴿إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا؛ أَنْظَرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾**^۳ البته معلوم است آنکه دست از نفس نبوی برداشت و نبی را مرد مسحور دانست گمراه شود به طوری که دیگر قدرت بر پیدا کردن راه ندارد و ابداً به مقصود نائل نشود. لذا برای آنکه مردم گمراه نشوند و بدانند که غیر از طریق الهی سایر طرق به طور کلی قابل رفتن نخواهد بود و مخوف است، ارشاد فرمود به بیان واضح: **﴿قُلْ أَتُشْكِدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾**^۴ بگو ای محمد ﷺ به اهل عالم که آیا عبادت می‌کنید غیر از خداوند عالم آنچه را که نیست قادر بر رفع ضرر از شما یا جلب نفع به سوی شما و حال آنکه خداوند شنوا و عالم است به حال شما؟! بگو ای اهل کتاب!

(۱) سوره مبارکه احزاب / ۷۲.

(۲) سوره مبارکه نساء / ۵۹.

(۳) سوره مبارکه اسراء / ۴۷-۴۸.

(۴) سوره مبارکه مائده / ۷۶-۷۷.

غلو ننمایید در دین خود جز حق و متابعت نکنید هوس‌های آن قوم که گمراه شدند از قبل و گمراه کردند مردم بسیاری را و گمراه شدند از راه راست. معلوم است که حضرت رحمن از باب لطف، ارشاد فرماید بشر را در این آیه مبارکه از ترک پیروی گمراهان و اطاعت از روح مقدس نبوی و ولوی.

وای بر آن مردمی که پیشوای آنان جهال و شهوت پرستان باشند و آنها را به طرق کج و معوج و مخوفه برند و از طریق هدایت بازدارند. نهایت آنکه در این عالم دنیا پرده‌پوشی شده و حقیقت حال آنان غیر مرئی و حلم حضرت احدیت از اعمال شنیعه آنان پرده‌پوشی نموده و آنگاه پرده از روی کار بردارند که فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاقْرَأْ لِنِكَ يَفْرُؤْنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلُمُونَ قَتِيلًا وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَ اَصْلُ سَبِيْلًا﴾^۱ آن روز که می‌خوانیم هر طایفه را به پیشوای خود پس از آنکه داده شده کتاب او به دست راستش، پس آنان قرائت کنند کتاب خود را و ظلم به آنان نشود به قدر ذره‌ای و آنکه بود در دنیا کور و غافل از حق پس در عالم آخرت هم کور و گمراه تر است.

البته معلوم است آنکه مطیع امام به حق، یعنی پیغمبر اکرم و اوصیای او علیه السلام گردید، کتاب اعمال او به یمن او داده شود و او را در ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ﴾^۲ جای دهند و آنکه پیشوای خود را دیگران قرار داد و چشم قلب خود را کور نمود در یوم حساب خوانده شود به امام خود، آن امامی که مفضل او بوده؛ امام، از امت برانت جوید و امت از امام و هر کدام دیگری را لعن کند و دشنام دهد؛ این است که فرماید: ﴿اِذْ تَبَرَّأَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْا وَ رَاَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْتَبَابُ﴾ و قَالَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْا لَوْ

(۱) سوره مبارکه اسراء / ۷۱-۷۲.

(۲) سوره مبارکه آل عمران / ۱۵.

أَن لَّنَا كَرَّةٌ فَتَتَّبِعُوا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ^۱

یا در آیه دیگر فرماید: ﴿... وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْجَعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلُ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضِعُّوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ، وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ الْأَيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسَرُّوا اللَّذَمَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ...﴾^۲

یا آنکه به اعداء جن و شایطین و هوای نفس، پرستش ملایکه نمایند آنگاه در قیامت خطاب به آنان شود: ﴿... ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ، قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلَيْسَ مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ، قَالَتِوَمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا...﴾^۳

[پرستش هوای و هوس و مذمت آن]

البته معلوم است آنکه مراد ملایکه از این جواب ﴿بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ﴾^۴ به آنکه معبود واقع شده، آن است که: این مردم مطیع ما نبودند بلکه مطیع طبیعت جنی بودند و از آنچه شایطین بر آنان می خواندند و آنها را به آن اغوا می نمودند انقیاد داشتند و آن را شنوا بودند. و آن عبارت است از آنکه: پرستش هواهای نفسانی و شهوات حیوانی و غرور دنیایی نمایند که این امر موجب اختلاف و تشتت و تفرقه و بینونت و جدایی و قتال و ترس و جبن از هر موجود و بندگی از هر محتاج است؛ در آن واحد تملق از هزار محتاج گوید و متصل در صدد انحطاط و اضمحلال است.

(۱) سوره مبارکه بقره / ۱۶۶-۱۶۷. (۲) سوره مبارکه سبأ / ۳۱-۳۳.

(۳) سوره مبارکه سبأ / ۴۰-۴۲. (۴) همان / ۴۱.

و از جمله صفات این طبیعت جنّیه است، کفر و جحود و شرّ و یأس و جور و حرص و غصب و حماقت و طمع و تکبر و شک و فقر و بغض و معصیت و کذب و خیانت و افشاء سرّ و نَمّامی و قطع رحم و عدوان و بخل و هر چه تصور شود از صفات رذیله و مایه هر فساد اوست و باعث بر اختلاف و تلَوَن و هر روز یک معبود پیدا کردن اوست. لذا خدای متعال فرمود: ﴿لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱ ای پسران آدم! آیا من با شما عهد نکردم که عبادت شیطان ننمایید؛ زیرا که دشمن آشکارای شما است. او به هم زنده هر اجتماعی و ریشه کن هر تمدّن و خراب کننده هر شهر و دیار و بر باد دهنده مال و اموال و براندازننده نسل بنی آدم است. ای طایفه بشر! مبادا خود را مطیع او گردانی که خانه تو خراب خواهد شد و نسل تو از روی زمین برافتد و تو دچار هر درنده و گزنده و غول بیابان گردی شوی و دیگر راه فرار از برای تو نباشد و مجبور شوی که تملّق از هر مرد نامرد گویی و بالاخره آتش او تو را فرا گیرد و در سیلاب او غرقه گردی و چاره از برای تو نباشد و سرمایه تو را از دستت بگیرد.

عجب دزد بی انصافی و عجب گرگ گرسنه ای! خدا نکند که احدی به دام او گرفتار گردد؛ گرچه تمام ماهها به دام او گرفتاریم؛ نهایت آنکه التفات نداریم. لذا فرمود: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا».^۲ آخر اسیر این دشمن تا کی و در حبس او شب به روز آوردن تا چند؟! چرا باید خود را اسیر او کنی و آنگاه در آتش او سوزان شوی؟ از اوّل نزدیک او مرو و حساب خود را تفریق کن و دشمن بر سر خود مسلط مگردان و آب حیاتی بر آتش ریز. طبیعت، جتنی است؛ زیبایی و نرمی ظاهر او را منکر، زهر او را هم بنگر. البته

(۱) سوره مبارکه یس / ۶۰.

(۲) بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳ و ج ۵، ص ۱۳۴.

عادل از مار دوری کند و خود را به چنگال درندگان گرفتار ننماید؛ لذا فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لِّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾^۱ جهل را ببین که چگونه صاحب خود را در چاه بی‌ته اندازد: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۲ البته «تفکر ساعه خیر من عبادة سبعین سنة»^۳ و «فضل العالم علی العابد کفضل الشمس علی سائر الکواکب»^۴ و «نوم العالم خیر من عبادة الجاهل»^۵ و ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۶

البته آنکه دارای چشم است نور را ببیند و از ظلمت تمیز دهد و خود را در ظلمت گرفتار نسازد و نور حق، تمام عالم ممکنات را روشن نموده لکن آنکه چشم دلش کور است چگونه می‌تواند این نور را مشاهده کند و از او استضائه نماید ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۷ بر فرض آنکه یک نفر حاضر شود تمام آیات الهی و براهین عقلیه را که احاطه دارد برای شخص که چشم دل او کور است اقامه نماید بالاخره فائده نخواهد بخشید و ابداً از مقام شک تجاوز نکند. البته اولاً باید معالجه چشم نماید و آنگاه الوان گوناگون را به او بنمایانند. تا چشم نبیند تو هر چه خواهی از برای او تعریف و توصیف چشم و ابرو و حسن صورت کن بالاخره برای کور بدبخت چه فایده دارد؟ صوت خوش خوب است اما برای گوش‌دار و از برای آدم کر هیچ وقت نتیجه ندهد. البته اولاً باید دل را پاک نمود و آنگاه حق را به او عرضه داشت، دلی که پرورش نیافته مگر از حرام، کجا تواند زیر بار حق رود؟

(۱) سوره مبارکه بقره/ ۱۳. (۲) سوره مبارکه اسراء/ ۷۲.

(۳) چهل حدیث، امام خمینی، ص ۲۱۰، چاپ نشر آثار امام خمینی.

(۴) در بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۹، و بصائر الدرجات، ص ۱۹ چنین آمده است: قال النبی ﷺ: «إِنَّ فَضْلَ الْعَالَمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ».

(۵) من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۵، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲.

(۶) سوره مبارکه فاطر/ ۲۸. (۷) سوره مبارکه زمر/ ۹.

اجمالاً بر سر سخن رویم بر گفتن کسالت آور است و مزیل عقل و از جمله آیات و شواهد ربوبیت برق رعد و صاعقه است که حضرت احدیت ایجاد فرموده؛ چنانچه فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ؛ وَ يَسْجِعُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ يُؤَسِّلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ﴾^۱ و در تکوّن اینها متجددین می‌گویند که: از تصاعد بخارهای زمین دو قسم ابر تولید یابد؛ یکی در جوّ علوی و دیگری در جوّ قریب به ارض و تولید شود از ابر جوّ علوی، کهربای موجب و در سفلی منفی؛ زیرا که جوّ علوی دارای کهربای موجب و سفلی دارای منفی به اعتبار قرب به ارض و چون این دو ابر تصادف کنند و در مقابل یکدیگر واقع شوند این دو کهربا در مقابل جذب و انجذاب درآیند؛ زیرا که ثابت شده هر جا کهربای مثبت، قرب به منفی پیدا کرد، البته لازمه او جذب است؛ به خلاف آنکه هر دو مثبت یا هر دو منفی باشند و چون نتیجه این جذب بالاخره اتحاد است در حال اتحاد پیدا کردن، سه چیز تولید یابد: حرارت و صوت و ضوء. و اوّل صاعقه است و دوّم رعد است و سوم برق و اینها به واسطه شدت و ضخامت ابرها تفاوت پیدا کند و زیاد و کم شود؛ ولیکن این فرمایش اولاً بر خلاف بعض طوایف اخبار ما است و بر فرض که آن ظواهر توجیه شود مطابق با این حرف درآید معروض می‌داریم که اصل ایجاد این هوا و تولید مغناطیس و جاذبه در او که باعث و سبب این امور شود؛ البته ممکن نشود مگر از روی حکمت و قدرت حضرت علام الغیوب. و معلوم است «ای الله ان یجری الامور الاّ باسبابها»؛^۲ خداوند عالم هر چه خواست ایجاد فرماید باید از روی سبب باشد. چه ضرر دارد که این چنین که می‌گویند

(۱) سوره مبارکه رعد / ۱۲-۱۳.

(۲) کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۱۸۳ و در آن آمده است: قال الصادق علیه السلام: «الی الله ان یجری الاشیاء الاّ بالاسباب».

باشد. علی ای حال از اعظم آیات الهی است و به واسطه این صاعقه است که می‌سوزاند و خراب می‌کند آنچه از اراده‌اش تعلق گرفته و شکی نیست که اراده حضرتش تعلق نگیرد مگر از روی حکمت؛ و حکمت شاید اقتضا نکند مگر آن گاه که اهل معصیت زیاد و فعل مردم فحشا و منکر؛ لذا است در ازمنه سابق بر بعثت حضرت ختمی مرتبت علیه السلام زیاد واقع می‌گردید برای کثرت معاصی و به واسطه این وجود مبارک از این امت برداشت تا در آخر الزمان که فحشا و منکر شیوع پیدا کند آن وقت باز زیاد شود صاعقه و مردم را بسوزاند و شهرها را خراب کند.

[عبرت از گنه کاران شنبه‌ها و توضیح آیات مربوطه]

و همچنین است مسخ که در امم سابقه بسیار بوده، چنانچه از اخبار آل محمد علیهم السلام کشف می‌شود هر قومی طغیان می‌نمودند و خدای عزوجل را فراموش می‌کردند مقام قهار آنان را مسخ می‌فرمود؛ چنانچه در احوال اهل سبت می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۱ ای بنی اسرائیل! شما دانستید آنان را که از شما بودند و تجاوز از حد خود نمودند، پس گفتیم از برای آنان بوده باشید قرده دور از هر خیر و نعمتی. و در آخر همین آیه می‌فرماید: ﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲ و منقول است از حضرت باقر علیه السلام در تفسیرش یعنی قرار دادیم این امت مسموخه را عقوبت از برای خود آنان برای گناهانی که کرده بودند و ردع از برای آنان که مشاهده کردند آن طایفه را و آنان که می‌شنوند احوال ایشان را. و باز در احوال این طایفه در سوره اعراف فرماید: ﴿وَسَأَلْنَهُمْ عَنِ الْغُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَاتُهُمْ يَوْمَ سُبْحِهِمْ سُرعاً وَيَوْمَ

نشد، لذا بر بام رفته، دیدند قوم را که به صورت میمون درآمده و تا سه روز به همین منوال بودند و بعد از آن باران یا باد بر آنان وزید و آنها را بسوزانید و بر دریا ریخت و قومی که مسخ شدند تا سه روز بیشتر حیات نداشتند و بعد از آن صاعقه آنها را در صحرای عدم انداخت.

[در احوالات مسخ شدگان]

خیلی انسان باید قدردانی کند و متذکر باشد مبدا آنکه عذاب الهی در دنیا و آخرت آدمی را فراگیرد و هیچ چاره برای او نباشد. نافرمانی چنان بنیاد انسان را ریشه کن کند که بالاخره حیات دنیوی او منجر به قرده و خنازیر شود چنانچه می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ أُتِيتُكُمْ بِشَيْءٍ مِّنْ ذَٰلِكُمْ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۱

و به طور اختصار عرض شود آن که خداوند قهار طوایفی را که به واسطه معاصی مسخ فرمود بسیار بوده؛ لکن آنچه معلوم می شود از هفده صورت آنان را تجاوز نداده که هر قومی به صورت یکی از این هفده صورت حیوان مسخ شده و آنها عبارت از میمون و خوک و خرس و خفاش و گرگ و فیل و کرم سیاه و مار ماهی و عقرب و سهیل و زهره و عنکبوت و قنفذ و خرگوش و موش و وزغ و زنبور و طاووس.^۲ و معلوم است هیچ کدام از این اقوام که مسخ شدند، بدون سبب به یکی از این صور درنیامده؛ زیرا که ترجیح بلامرجح قبیح است از شخص حکیم؛ پس از روی سبب بود و با تناسب؛ زیرا که در تمام موجودات عالم مناسبت شرط است؛ خصوصاً در مادیات عالم کون و فساد و از

(۱) سوره مبارکه مائده / ۶۰

(۲) برگرفته از روایتی که در کتاب خصال شیخ صدوق جلد دوم باب خصال سیزده گانه آورده شده.

طرف دیگر هم حکما گفته‌اند: قلب ماهیت محال است. پس از روی این دو مقدمه کشف خواهد شد که در باطن هر کدام از این اقوام به واسطه آن نحو عملی که داشته‌اند، همان حیوانی بوده که به صورت آن مسخ شده؛ لکن در چشم ظاهر بین صورت انسان بوده و در جلد انسانی زندگی می‌کرده و البته مثل اولیای حضرت احدیت آنان را به همان صورت واقعی خود می‌دیده‌اند؛ چنانچه از بعض اخبار معلوم می‌شود^۱ و هکذا از اخبار قیامت هم چنین استفاده می‌شود و به خوبی معلوم می‌گردد و آنهایی که به صورت انسانی به سر می‌برند، فقط یک عده قلیل از آنان انسان خواهند بود و مابقی یک عده درندگان و موزیان و خرها هستند که به صورت انسان و در باطن حیوان غیر انسانی خواهند بود. خدا کند که پرده از روی کار برداشته نشود و الا معلوم خواهد شد که ماها چه جانورانی هستیم و چه اعمال شتیعه از ما صادر گردیده است. عجب خداوند حلیم و رحیم و ستاری است که در این عالم دنیا کشف از عمل هیچ کس نکند مگر آنگاه که طغیان به نهایت رسد و یا آنکه بخواهد از باب لطف شخص را متنبه گرداند. و لکن در عالم آخرت جای پرده‌پوشی و تستر نخواهد بود مگر برای آنان که حق تعالی آنان را عفو فرموده؛ زیرا که عالم آخرت، عالم حساب و رسیدگی به اعمال عبید و جزای بر عمل است و هر که مشمول رحمت حق نگردید البته باید پرده برداشته شود و ملائکه و اولیاء حق، معایب آنان را ببینند. وای به رخسار ماها در آن روز که چه خجالت‌ها و سربزه‌زیری‌ها و سرزنش‌ها داریم و به چه صورت‌ها خواهیم درآمد و به چه خفت ما را به جهنم کشند. از مقام رحمانیت خواهانیم که ما را به لطف و کرمش عفو فرماید و در آخرت هم پرده از کار ما نگشاید و رسوای خلقش نفرماید؛ لکن به شرط آنکه ما هم اعتصام

بحبل الله نماییم و خود را آویز ذیل عنایت اولیاء او گردانیم شاید به برکت آنان، و مقام لطف او و شفاعت مقربان درگاهش، مشمول دریای رحمتش گردیم و از کوه‌های عذاب آن عالم، نجاتی حاصل کنیم؛ و لکن شفاعت آنان ما را شامل نگردد مگر به چنگ زدن به دامن قرآن مجید و دین مقدس اسلام. و هر چه قرآن فرماید به تفسیر اهل بیت علیهم السلام خود را ملزم به آن بدانیم و به آن عمل نماییم که فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾؛ ای مردم! چنگ زنید به اسلام و توحید و ولایت و متفرق نشوید از اطراف آل محمد علیهم السلام. به سوی هواهای نفسانی خود و متذکر شوید نعمت خدای را بر شما آنگاه که در ایام جاهلیت، بودید دشمن یکدیگر به واسطه آنکه مطیع هوای خود بودید و البته هوای هر کس مخالف با هوای دیگری خواهد بود؛ پس تألیف قلوب داد میان شما به کلمه توحید و اسلام که فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا».^۱ اتّباع از هواهای نفسانی را کنار گذارید و ترک عبودیت آلّه مختلف کنید که به واسطه دشمنی و عداوت در بین شما شعله‌ور شده؛ این آتش را خاموش کنید به کلمه توحید و نمیرید مگر به دین اسلام؛ پس صبح کردید شب کفر و عداوت را به توحید و اخوت و بودید بر لب گودال آتش؛ یعنی منفر در کفر و جحود که لب جهنم است؛ پس ندای عالمیان شما را نجات داد به نعمت وجود حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله.

[فراموشی و غفلت و آثار زیان‌بار آن]

مطلب دومی را که آیه اصحاب سبت متضمن بود نسیان ماذکر است. معلوم است

(۱) سوره مبارکه آل عمران / ۱۰۳.

(۲) بحار، ج ۱۸، ص ۲۰۲؛ المناقب، ج ۱، ص ۵۶.

انسان در هر حال که هست باید متذکر مواظظ الهی بوده باشد و مرگ را از نظر خود محو ننماید و حضرت قهار را شاهد داند؛ چنانچه در آن آیه مبارکه فرموده: «خداوند به شما نزدیکتر است از رگ گردن شما»^۱ مبادا غفلت و نسیان ورزید که دزد نفس و شیطان بیدار و ملتفت است و یک دفعه او را فراگیرند و هیچ چاره بردار نباشد و این نسیان ما ذکر مسلماً از اسباب هلاکت است؛ چنانچه در آیه سابق فرمود و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿... فَتَسْأَلُونَ حَتَّىٰ تَذَكَّرُوا بِهِ فَأَعْرِضْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲ چون نسیان کنند قسمتی از آنچه را که فرمان الهی و موعظت آنها بود، پس بیندازیم در میان ایشان عداوت و کینه را تا روز قیامت و زود باشد که از برای ایشان بیان کنیم آنچه را که صنعت آنان بوده و چنین استفاده می‌شود از این آیه مبارکه که نسیان ذکر، باعث هلاکت دنیا و آخرت است. و نیز در آیه دیگر فرماید: ﴿فَلَمَّا تَسَاءَلُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^۳ پس چون نسیان کنند و ترک کنند آنچه که به آن موعظت کردیم ایشان را از ذکر یعنی ضراء و بأساء، پس بگشاییم بر آنها ابواب هر نعمتی را از صحبت و توسعه در ارزاق تا آنگاه که خوش حال شوند به اقسام نعم و عطایا؛ پس بگیریم آنان را مفاجأة و دفعته بدون آنکه ملتفت شوند آنگاه مأیوس شوند و حسرت خورند، پس قطع شود عقب آنان و بلا عقب مانند. چون مردم از ذکر خدا بازمانند و دوری جویند و حرص، چشم و گوش آنها را فروگیرد و منغم در دریای غفلت شوند، حضرت احدیت بر ثروت و صحت آنها بیفزاید از باب امتحان؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾^۴ یعنی، مال و اولاد شما

(۱) سوره مبارکه ق / ۱۶.

(۲) سوره مبارکه مائده / ۱۴.

(۳) سوره مبارکه انعام / ۴۴ - ۴۵.

(۴) سوره مبارکه تغابن / ۱۵.

امتحان است از برای شما، مبادا گول این مال و اولاد را بخورید و شما را ملوث کنند به ارجاس و چرک‌های دنیوی و از فواید ذکر عقب مانی و خود را از صراط مستقیم دور افکنی و ظالم نفس خود و دیگران شوی که: ﴿وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱ و در صحرای گمراهی بمانی و حال طایفه بنی اسرائیل را پیدا کنی آنگاه که فرمان حضرت موسی بن عمران را اطاعت نکردند و وارد شهری که خداوند دستور داده برای جنگ با آنان نگشتند لذا چهل سال در میان آن بیابان به سر بردند و هر چه می‌رفتند بالاخره صبح‌گاه که نظر می‌نمودند خود را همان جای اول می‌دیدند و هیچ نزدیک به وطن خود نشده. و یا آنکه نظیر کشتی شوی که وارد گرداب شود، هر چه ناخدا می‌خواهد او را بیرون آرد، کشتی به واسطه موج گرداب در تحت فرمان کشتیبان درنیاید تا بالاخره او را در دریا گذارد و خود فرار کند از خوف غرق. به عینه حال ماها چنین خواهد بود که در گرداب شهوت و غضب افتاده و هر چه اولیاء حضرت احدیت سعی و کوشش می‌کنند که ما را از این گرداب هلاکت نجات دهند ما سر بر زیر بار اطاعت آنان درنیاوریم تا آنکه ما را رها کنند و بروند و ما هلاک بشویم در این دشت هلاکت. و نباید گمان کنیم که چون ما دست از ذکر برداشتیم ذکر از میان برود و یا بمیرد و دیگر باقی نماند؛ زیرا که فرمود: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲ البته آنکه نازل کننده ذکر است قادر بر حفظ او است و احتیاج ندارد در حفظ بر این مخلوق ضعیف. این خیال فاسد است که ما گمان می‌کنیم حافظ دین حق باشیم بلکه ما خود را نتوانیم حفظ کنیم و در تمام امورات خود محتاج به حق می‌باشیم و او باید ما را حفظ نماید و حل مشکلات کند و دفع شرور فرماید. در این کلمه کسی توهم نکند که پس امر به معروف

(۱) سوره مبارکه توبه / ۱۰۹؛ سوره مبارکه صف / ۷؛ سوره مبارکه جمعه / ۵.

(۲) سوره مبارکه حجر / ۹.

و نهی از منکر چه معنی دارد با آنکه خداوند خود حافظ و مذکر است؛ زیرا که امر به معروف و نهی از منکر و رفع حوایج اخوان دینی و نظایر آنها واجبات و مستحباتی است بر ما و امتحان ماها است و البته اینها سبب است فی الجمله؛ «ابی الله ان یجری الامور إلّا باسبابها»^۱. اگر ماها این گونه امور را به جا آوریم مطیع و دارای اجر و إلّا مخالفت امر نموده و بر آن عقاب می شویم؛ ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾^۲ چنانچه نماز و روزه از اعمال واجب است و بر فعلش ثواب و بر ترکش عقاب خواهد بود.

[حقیقت ذکر]

و اهل ذکر چیزی را گویند که به او تنبه و بیدار شدن از خواب غفلت حاصل آید و انسانی را ارشاد به مصالح و مفاسد کند و این معنی مصادیق کثیره دارد؛ مثل قرآن و دین. البته هر که نظر به دین مقدس اسلام و قرآن نماید و او را دستور خود داند مفاسد و مصالح او را به او بنمایانند و هكذا انبیا و اوصیاء؛ زیرا که به آنان تنبه حاصل آید. و هكذا نعم و بلاها تمام ذکر است؛ بلکه میتوان گفت: این عالم، سر تا سر ذکر است. نهایت آنکه افراد ذکر در ارشاد، مختلف است و مقصود آن است که هر که دست از ذکر الهی بردارد، واقع شود در مکر الهی و دیگر به جایی نرسد و بالاخره کار او به جایی رسد که فرماید حق تعالی: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^۳؛ هر که اعراض از ذکر من نماید از برای او زندگانی سخت چه در دنیا باشد و چه در آخرت. و از اینجا معلوم شود که نور خدایی همان ذکر است؛ زیرا که مراد به این نور آن است که مرشد بندگان خداوند است و این معنی به عینه معنای ذکر است و آنکه خواهد نور الهی را نابود کند البته خود نابود شود و اضائه نور الهی زیاد شود؛ چنانچه فرمود: ﴿يُرِيدُونَ

(۱) کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۱۸۳.

(۲) سوره مبارکه طه / ۱۲۴.

(۳) سوره مبارکه نور / ۶۳.

لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَقْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ^۱ معلوم است کسی قدرت ندارد که در مقابل حضرت حق قیام نماید و بتواند برخلاف اراده او کاری بکند چه رسد که بخواهد حجت بالغه الهی را از بنیاد برکند؛ لذا فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ ^۲ احدی نتواند اراده امری کند مگر آنکه مشیت حق بر خلاف نباشد.

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

جایی که ملایکه مقرب و انبیاء خاص حضرتش نتوانند قدمی برخلاف میل احدیت بردارند، کجا می تواند مخالفت کند آنکه منغم در شهوات است.

[امر به معروف و نهی از منکر]

مطلب سوّم، امر به معروف و نهی از منکر است که این آیه شریفه متضمن آن است: چنانچه فرمود: ﴿أَعِظِبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ﴾ ^۳ و در آیه دیگر فرماید: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ ^۴ و در خبر وارد شده: «البته باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و اگر مسلط فرماید خداوند اشرار از شما را بر اختیار و خوبان، پس دعا کنند خوبان و اجابت نشود» ^۵ و در جای دیگر فرماید که: «مردم به خیر و خوبی هستند و خیر رو آور است به آنان، مادامی که آمر به معروف و ناهی از منکرند و معاونت بر برّ می کنند و آن گاه که ترک نمودند امر به معروف و نهی از منکر را، برکنده شود از آنان برکات و مسلط شود بعض از آنان بر بعض دیگر و نبوده باشد از برای ایشان ناصر و یاری در زمین و نه در آسمان» ^۶ و در جای دیگر

(۱) سوره مبارکه صف / ۸

(۲) سوره مبارکه انسان / ۳۰؛ سوره مبارکه تکویر / ۲۹.

(۳) سوره مبارکه اعراف / ۱۶۵. (۴) سوره مبارکه آل عمران / ۱۰۴.

(۵) تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۸۰.

(۶) در تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۸۰ از امام صادق (علیه السلام) در یک روایت —

فرماید: بوده باشند در آخرالزمان قومی که در میان آنان قومی باشند، قرائت کنند و عمل کنند سفیهانه و واجب ندانند امر به معروف و نهی از منکر، مگر آن گاه که ایمن از ضرر باشند و می طلبند از برای خود رخصت و عذر را و متابعت کنند لغزش های علما و فساد علم ایشان را و [به جا] می آورند نماز و روزه و آنچه تکلم نکنند آنان را در نفس و مال و اگر ضرر می رسانید نماز به مال و جان آنان، هر آینه ترک می کردند او را [همچنان که] ترک کردند اشرف و بزرگترین واجبات را. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر، واجب بزرگی است. به این واجب برپا خواهد بود باقی فرایض و واجبات؛ آن وقت است که به نهایت رسد غضب خداوند؛ پس فراگیرد تمام آنان را، پس هلاک شوند خوبان در خانه بدان و صفار در خانه کبار. امر به معروف و نهی از منکر، طریقه انبیاء است و مسلک صالحین، فریضه عظیمه است به این اقامه سایر واجبات شود و ایمنی مذاهب شود و حلال شود کسب ها و رد مظالم شود و تعمیر دیار گردد و انتقام شوند اعداء و مستقیم گردد امر دین و دنیا؛ پس انکار کنید منکر را به قلوب خود و نهی کنید به لسان خود و خایف نباشید در دین خداوند از ملامت ملامت کننده ای. از این اخبار و آیات به خوبی و خوب امر به معروف و نهی از منکر معلوم گردد و هر که مخالفت این واجب را نماید در دنیا و آخرت گرفتار و هلاک شود و بلاها به او رو آورد در حالتی که هیچ چاره بردار نباشد. عقل هم واجب داند؛ زیرا که به این ارشاد مضلین شود و دفع فساد گردد و دین و دنیای شخص محفوظ ماند.

ولکن باید دو امر معلوم شود؛ امر اول: آنکه امر به معروف و نهی از منکر مشروط است به شروط اربعه که اگر این شرایط موجود نباشد واجب نخواهد بود؛ بلکه بسا شود که حرام باشد. اول آنکه شخص آمر و ناهی، عالم به معروف و منکر باشد؛ زیرا که اگر

→ طولانی به بخش هایی از این مصائب که در آخرالزمان بروز می کند، اشاره شده است. همچنین در کافی، ج ۵، ص ۵۵ و وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۶، ص ۱۱۹.

عالم نباشد، چه بسا شود امر به معروف و نهی از منکر کند و اصرار فاعل منکر بر منکر و تارک معروف بر ترک، والله لازم نخواهد بود. دوم آنکه از اوّل بخواهد او را بازدارد از خلاف شرع. و سوم آنکه احتمال تأثیر دهد یعنی در نظر او قوّت داشته باشد که حرف و کلام او سبب از برای ترک منکر و امر به معروف شود. و چهارم آنکه ایمن باشد از ضرر بر خود یا شخص محترم دیگر عرضاً و نفساً و در بعض موارد مالاً؛ و چون این شرایط حاصل آید، واجب شود.

امر دوم: آنکه شخص آمر و ناهی باید بداند ترتیب امر و نهی را؛ مثلاً اوّل اظهار کراهت نماید اگر مفید نشد اعراض نماید از او به این که سلام به او نکنند و از تکلم با او دوری جوید اگر اثر نکرد ترک معاشرت کند اگر اثر ننمود به نرمی او را منع کند اگر مؤثر واقع نشد به غلظت او را منع نماید و پس از آن اگر مؤثر نشود به مراتب ضرب بپردازد و در تمام این مراتب باید خود شخص آمر و ناهی به قلب انکار داشته باشد ترک معروف و ارتکاب منکر را و راضی به آن نباشد و در صورتی که هیچ اثر نبخشد البته خود شخص هجرت کند از آن قوم و ابداً با آنها نزدیکی و معاشرت ننماید؛ زیرا که نفس دزد است و زود اخلاق فاسده را به خود جذب می نماید و رفته رفته مثل آنان شود و مستحق عذاب و هلاک گردد.

و دیگر آنکه باید بداند که آمر به معروف و ناهی از منکر دو قسم است: اوّل آنکه آمر و ناهی از نفس خود باشد و بعد از آنکه از خود فارغ گردید و کاملاً نفس خود را منع از منکرات و الزام به معاریف [کرد]، آن گاه شروع به قسم دوم کند که دیگری را آمر و ناهی شود قسم دوم فی الجمله معلوم گردید و اما قسم اوّل خیلی مشکل و کار هر کسی نخواهد بود بلکه یک عده برجسته های دنیا از عهده این قسم می توانند برآیند؛ لذا فرمود: «جهاد

با نفس، جهاد اکبر است»^۱ و هر کس از عهده بر آمد و کاملاً نفس را مطیع حق قرار داد، مسلم از اولیاء حق و کسی است که صادق است در حق او ﴿مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۲.

[مختصری در باب هجرت]

و چون کلام به آنجا انجامید. مطلب چهارم از مطالب آیه اصحاب سبت را به نحو اختصار به عرض رسانم و آن هجرت است. و هجرت بر دو قسم است: یکی هجرت به قلب و دیگری هجرت از شهر و دیار کفر و وجود. و اول بعض آیات وارده ذکر شود بهتر است برای فهم مقصود. در سوره بقره آیه ۲۱۸ فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾ و در آل عمران آیه ۱۹۵ فرماید: ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُوا فِي دِينِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ و هجرت نه تنها بیرون رفتن از شهر و دیار است که تعبیر او به وطن شود بلکه حقیقت هجرت، توجه به سوی حق است و این توجه ملازم است با اخراج کافه ماوراء حق از قلب که ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجَالٍ مِنْ قُلُوبٍ فِي جَوْفِهِ﴾^۳ یک قلب امکان دو دلبر گرفتن ندارد و توجه به سوی دو مناقض نتوان کرد، عاشق نتوان دو معشوق گرفت؛ پس ابتدای این هجرت و توجه، اخراج محبت مال و اولاد و جاه و ریاست و باغ و خانه است و فقط محبوب را حق قرار دادن و استقلال برای خود ندیدن و مغلوب و مقهور حق دانستن خود و نظر را از مادر خاکی برداشتن و عالم ممکنات را یک قطعه فقر و احتیاج دیدن و لباس کثرت را از خود خارج نمودن و سیر به سوی وحدت نمودن و خطاب ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ

(۱) چهل حدیث، امام خمینی، حدیث اول، چاپ مرکز نشر آثار امام خمینی.

(۲) سوره مبارکه احزاب / ۴.

(۳) سوره مبارکه شعراء / ۸۹.

الْمُقَدَّسِ طُوًى^۱ را دوربین خود قرار دادن و مؤثر را منحصر به حق دیدن و تنفر از مخالفت حق و آنان که مخالفت نمایند، نمودن؛ چون به این مقام رسید، البته دوست ندارد مگر آنچه را که حق فرموده و وطن نکند مگر آنجایی که حق دستور داده و عمل نکند مگر آنچه را که خداوند خواسته و فرمان الهی را پیروی کند و در این حال البته فرمان حق گاه اقتضا کند هجرت از شهر و دیار خود و ترک اقربا و دوستان را و گاه اقتضا نماید ماندن در آن وطن را و هادی دیگران شود چون بنا بر اختصار بود لذا بقیه بیانات هجرت موکول به وضوح گردید.

(۱) سوره مبارکه طه / ۱۲. در بیان این آیه از حضرت حجت علیه السلام چنین منقول است که: موسی چون مناجات نمود ربّ خود را در وادی مقدّس، پس گفت: ای پروردگار! من خالص کردم از برای تو محبتم را و شستم قلب خود را از ماسوای تو و حال آنکه محبت را به اهل خود داشت. پس خطاب رسید: برکن از قلب خود حب اهل بیتت را اگر محبت تو خالص است از برای من. منه رحمه الله.

منابع تحقیق رساله*

* قرآن کریم

- ۱ - آثار احمدی، احمد بن تاج‌الدین استرآبادی، به کوشش میرهاشم محدث، نشر میراث مکتوب، اول، ۱۳۷۴.
- ۲ - آثارالحجّه، محمد شریف رازی، مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب جزایری قم، چاپ سوم.
- ۳ - آینه دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی، با تعلیقات ناصر باقری بیدهندی، چاپ کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم.
- ۴ - احادیث مثنوی معنوی، بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱، سوم.
- ۵ - احتجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق سید محمد باقر موسوی خراسانی با مقدمه سید محمد بحر العلوم.
- ۶ - اسرار الشریعه و اطوار الحقیقه و انوار الحقیقه.
- ۷ - اقبال الاعمال، سید بن طاووس.
- ۸ - الانسان الكامل، عزیزالدین نسفی، تصحیح و مقدمه مارژان موله، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۹.

(*) رسم متداول در برخی مراکز علمی بر این بوده است که ابتدا اسم مؤلف و سپس تألیف بیاید در حالی که این رویه، هم با نامگذاری این قسم که منابع است ناهماهنگ است و هم با فلسفه وجودی قرار دادن این عنوان در پایان کتاب‌ها در تضاد است. چرا که هدف کتابنامه‌ها و فهرست منابع تحقیق کتابشناسی است نه مؤلف‌شناسی. گذشته از اینکه آنچه مهم است اندیشه است نه اندیشه‌ور - البته در وادی تحقیق و نه غیر آن - بنابراین با توجه به این مینا شیوه حاضر برای فهرست منابع برگزیده شده است و شیوه غیر از این در منبع‌نویسی در نظر حقیر نادرست می‌نماید. والله العالم.

- ۹ - بهار الانوار، علامه مجلسی، تصحیح و تحقیق گروهی از محققان، مؤسسة الرضاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۰ - بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار قمی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، دوم، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۱ - بنیانگذار بنای عشق (شرح حالات اسوه اخلاق، شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی)، محمد جواد نورمحمدی، ۱۳۷۵، نهاوندی، قم.
- ۱۲ - جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی.
- ۱۳ - حس دل، آقا محمد بیدآبادی، تصحیح، علی صدراپی خویی و محمد جواد نورمحمدی، اول، نهاوندی، قم، ۱۳۷۶.
- ۱۴ - دیوان منسوب به امام علی (علیه السلام)، ترجمه مصطفی زمانی، نشر پیام اسلام، دوم، ۱۳۶۹.
- ۱۵ - عوالی اللثالی، ابن ابی جمهور احسائی، نشر سیدالشهداء، قم، اول، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۶ - غررالحکم و دررالکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصحیح و تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی «محدث»، با شرح آقا جمال خوانساری، ج ۱-۷، چاپ دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۶۰.
- ۱۷ - فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، اول، ۱۳۶۳.
- ۱۸ - کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ق.
- ۱۹ - مجمع البحرين.
- ۲۰ - مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حافظ رجب یرسی، چاپ منشورات شریف رضی، قم، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۱ - مصاحبه با آیت الله حاج شیخ محمدعلی احمدیان نجف آبادی (ره) مقیم قم.

۲۲ - مصاحبه با حضرت حجت الاسلام حاج آقا هادی طباطبائی از روحانیون نجف آباد.

۲۳ - مصاحبه با حضرت حجت الاسلام حاج شیخ حیدرعلی ریاضی، فرزند مرحوم آیت الله ریاضی.

۲۴ - مصاحبه با حضرت حجت الاسلام حاج شیخ محمد علی موحدی از ارادتمندان آیت الله ریاضی.

۲۵ - معراج السعادة، احمد بن مهدی نراقی، به کوشش محمد فربودی، نشر بقیة الله، قم، اول، ۱۳۸۱.

۲۶ - من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم، سوم، ۱۴۱۳ ق.

۲۷ - منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، زین الدین بن علی عاملی «شهید ثانی»، تصحیح و تحقیق رضا مختاری، دفتر تبلیغات اسلامی قم، اول، ۱۳۶۸.

۲۸ - نهج البلاغه، امام علی علیه السلام، جمع آوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی امیرالمؤمنین قم، دوم، ۱۳۷۹.

۲۹ - یکصد سال مبارزه روحانیت مرقی، عقیقی بغشایشی، ج ۳.

۳۰ - آداب الصلاة، حضرت امام خمینی علیه السلام، چاپ مرکز نشر آثار امام خمینی، تهران.

۳۱ - فرهنگ معین، دکتر محمد معین، دوره ۶ جلدی، چاپ انتشارات امیرکبیر، تهران.

۳۲ - قصه های قرآن، محمد جواد مهری، مشرقین، قم، اول، ۱۳۸۱.

۳۳ - تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲.

۳۴ - خصال، شیخ صدوق، ج ۲.

۳۵ - المناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، ج ۱.

۳۶ - تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶.

۳۷ - وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۶.